

اطلاعیه مشترک



سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان جریکهای فدائی خلق ایران  
درباره اعدام گروهی از زندانیان اقلیت

کشتار زندانیان سیاسی نشانه‌ای از وخامت اوضاع رژیم

بشری درسراسر جهان برسمیت شناخته شده‌اند  
محروم‌اند. در تمام دوران حکومت جمهوری اسلامی  
مردم ایران حتی یکروز بدون کشتار و سرکوب  
ندیده‌اند. این یکحقیقت است که در دوران  
حکومت جمهوری اسلامی صدها هزار تن از توده‌های  
مردم ایران از طریق سرکوب و جنگ کشتار شده‌اند.  
در صفحه ۳

در هیچیک از دوره‌های تاریخ اخیر  
ایران، بربریت و توحش هیئت حاکمه به پاییه  
دوران زمامداری جمهوری اسلامی نرسیده است.  
حکومت مذهبی جمهوری اسلامی وحشیگری، سرکوب، اعدام  
یا ختقاق را به کمال خود رسانده است. توده‌های  
مردم ایران حتی از ابتدائی ترین حقوق و  
آزادیهای سیاسی که بعنوان حقوق پایه‌ای

نخست وزیر جمهوری اسلامی  
در پی ارائه الگوبه جهانیان

نخست وزیر جمهوری اسلامی روزیازدهم  
دی ماه لایحه بودجه سال آینده را به مجلس  
ارتجاع ارائه داد. اوطی سخنرانی خود بهنگام  
ارائه لایحه بودجه بردومسئله تاکید نمود که فقط  
می توانست ما به خنده و استهزاء مردم ایران قرار  
بگیرد. نخست اینکه او خواستار یک رقابت  
اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با تمام  
کشورهای جهان گردید و گفت: "ا زهرراه که برویم  
ما از ارائه یک الگوی موفق اقتصادی، اجتماعی،  
فرهنگی و سیاسی به جهان ناگزیر هستیم. ما  
چاره‌ای جز این نداریم. ارائه این الگوی نو یک  
مبارزه آرمانی و اصیل است. جدی‌تر از تمام

سیر صعودی قیمتها  
همچنان ادامه دارد

با وجود اینکه چندماه از اعلام آتش بس  
جبهه‌های جنگ می‌گذرد، بهای کالاهای اساسی  
ر دنیا ز مردم دمدم افزایش می‌یابد و گران‌تری  
بود کالاهای، سبب شده است تا کارگران و  
زحمتکشان همچنان از تامين ابتدائی ترین کالا-  
ی مورد نیاز خود محروم باشند، قبل از پذیرش  
ش بس، مرتجعین حاکم برای ایران، در پاسخ  
تراضات مردم نسبت به کمبود گران‌تری کالاهای،  
عا میگردند گران‌تری ناشی از شرایط جنگی است و  
پایان جنگ، این مشکلات نیز بر طرف خواهد  
... سرانجام در جبهه‌های جنگ آتش بس برقرار  
... اما همانگونه که از قبل نیز روشن بود، نه از  
در صفحه ۲

با گذشت هرروز، بحران همه جانبه‌ای  
سراپای رژیم را دربر گرفته، حادثه‌های متعدد و تعمیق  
آن بر ژرفای بحران حکومتی می‌افزاید. اکنون  
بر سران جمهوری اسلامی نیز عیان و آشکار شده  
که هر چه و هر چه حاکم بردستگاه حکومتی، رشدتضادهای  
درونی و ورودرونی آشکار و مستقیم جناحها،  
حکومت فرتوت و روبرو با ضحلال را هر چه بیشتر  
می‌فرساید و تا نترسید زده. تمام تلاشهای  
خمینی و سایر سردمداران حاکمیت، که طی چند  
ماه اخیر برای غلبه بر بحران حکومتی، کاستن از  
تعدد مراکز تصمیم‌گیری، ایجاد تمرکز و تعدیل  
تضادهای درونی انجام گرفته، با شکست روبرو  
شده‌اند. کار به جایی رسیده که سران حکومت  
صراحتاً نسبت به عواقب این وضعیت هشدار  
میدهند و خواهان پایان گرفتن هر چه و هر چه حاکم  
بردستگاه حکومتی و جنگ وجدالها میشوند. اما  
بحران مستقل از خواست آنان و علیرغم تلاشهای-  
در صفحه ۲

مبارزاتی که پیش از این پشت سر گذاشته ایم.  
سپس در وصف "عدالت اجتماعی" به سخن  
پراکنی پرداخت و چنین نتیجه‌گیری کرد: "عدالت  
اجتماعی یک اصل است که باید همه بر روی آن  
اتفاق کنیم و نظام خود را بر مبنای یک الگوی توجه به  
آن به جهان عرضه نمائیم." " دولت اسلامی  
تحت هیچ شرایطی نمیتواند سیاست خود را سیاست  
دفاع از قارون ها قرار دهد. این بخش انفکاک  
ناپذیر از ما هیت حکومت اسلامی ماست."

او پس از این مقدمات به ذکر ارقامی  
چند ز لایحه بودجه پرداخت و گفت هزینه‌های  
در صفحه ۳

توضیح و تشریح  
برنامه سازمان ۱۷  
در صفحه ۷

وضعیت اسف بار  
آموزش و پرورش در ایران  
در صفحه ۱۶

یادداشت‌های سیاسی

آزمیانه نشریات  
☆ راه کارگر بر مواضع اپورتونیستی خود پای می‌نماید  
☆ "اکثریت" در وصف ترقیخواهی مجاهدین باوه سرانی می‌کند!  
در صفحه ۱۲

☆ تبلیغات رژیم و مسئله آزادی فعالیت احزاب  
☆ اهداف خمینی از ارسال نامه به گورباچف  
در صفحه ۶

صلح دمکراتیک و پایدار، در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

شان مسیر خود را می پیماید، اما بعد جدیدی بخود می گیرد و در عرصه های دیگری ظهور میکند. هنوز مدت زمانی از "علم کردن" شورای سیاستگذاری با زسازی" که در مقابل با نا توانی حکومت برای تصمیم گیری بر سر با صلاح با زسازی تشکیل شد، گذشته است که این ارگان از سوی نخست وزیر، جمعی از وزرا، نمایندگان مجلس و... زیر سؤال می رود، خواهان تعیین جایگاه آن در قانون اساسی میشوند و علیه این "شورا" و مصوباتش تبلیغ میکنند. مصوبات آن از سوی ارگانهای دولتی و وزارتخانه ها با یکسوت میشوند و گروه دیگری از نمایندگان با نوشتن نامه ای خطاب به رفسنجانی خواستار آن میشوند که نخست وزیر را ملزم به اجرای مصوبات "شورای سیاستگذاری" نماید. ۱۰۶ تن از نمایندگان مجلس با ارسال نامه ای خطاب به خمینی از وی میخواهند محدود اختیارات "مجمع تشخیص مصلحت" را روشن سازد و از نقض حقوق مجلس توسط این مجمع فغان سر میدهند، طی چند ماهی که از تشکیل مجلس سوم میگذرد، مکرراً عده ای از نمایندگان طرحهای قانونی را برای تصویب به مجلس ارائه می دهند و وعده ای دیگر پیشنهاد مسکوت ماندن این طرحها و یا رد آنها را می کنند. جناحهای درونی حکومت از هر وسیله ای برای مقابله با حریف مقابل بهره می جویند، در روزنامه های رسمی، طرفداران هر جناح، طرف مقابل را مورد تهاجم قرار می دهند و علیه یکدیگر دست به افشای گری میزنند، کار به جایی می رسد که "شورای عالی قضایی رژیم" با صدور مصوبه ای، "توهین، افترا و هتک حرمت" نسبت به افراد در نشریات را جرم تلقی می کند و برای آن ۷۴ ضربه شلاق، و جریمه نقدی و حبس تعیین می نماید. تقابل جناحهای درونی حکومت و تلاشهایی که برای منفرد ساختن یکدیگر بکار میگیرند، خود به هرج و مرج حاکم بر مراکز تصمیم گیری می افزاید و رژیم را در پیشبرد سیاستی نتوان می سازد.

همه از تشتت در مراکز تصمیم گیری سخن میگویند و یک نماینده مجلس ارتجاع صراحتاً میگوید: "مشکل اصلی در جامعه امروز تشتت در مراکز تصمیم گیری است که این خود حاکمیت نظام را مستحضر کرده و روحیه یاس و ناامیدی را گسترش می دهد." بقول یکی دیگر از نمایندگان مجلس ارتجاع "در جمهوری اسلامی هنوز مشخص نبوده و نیست که تعیین اهداف نهایی و سیاستگذاریها در مورد برنامه و توسعه اقتصاد - اجتماعی کشور به عهده چه فردونه ای می باشد" نخست وزیر آن را از اختیارات خود میداند، نمایندگان میگویند تعیین این اهداف و سیاستها بر عهده مجلس است، با منتهای آنرا وظیفه رئیس جمهور میدانند و خمینی "شورای سیاستگذاری" را برای پاسخگویی به این امر ایجاد کرده است. تازه ترین راه - حل خمینی و برخی از دست اندکاران حکومت برای پایان بخشیدن بر تشتت موجود و جلوگیری از

تعمیق تضادها، اتکا به قانون اساسی است. خمینی در پاسخ نامه نمایندگان مجلس اعلام کرد تصمیم در دامنای حرکت و تصمیم گیریها را قانون اساسی قرار دهد، اما مسأله اینجاست که بر سر اجرای قانون اساسی نیز در میان سران حکومت و جناحهای آن توافق و چونندار و دوبرخی از آنان خواستار ایجاد تغییراتی در همین قانون اساسی - اندک اندک کنون تکیه بر آن، تنها راه حل بحران حکومتی معرفی می شود. تعدادی از نمایندگان مجلس ارتجاع، در نطقهای پیش از دستور خود، خواستار آن شده اند که مجلس خبرگان جلسات ویژه ای را برای بررسی و ایجاد تغییراتی در قانون اساسی تشکیل دهد و مشکینی رئیس مجلس خبرگان نیز در نامه جمعه قم اعلام کرد برای پیشبرد امر "با زسازی" ضروری است در مواجی از قانون اساسی تجدید نظر شود. بنا بر این از هم اکنون روشن است که تمسک به قانون اساسی نیز نمیتواند راه حل بحران حکومتی باشد، بحث بر

کا هش قیمت کالاهای اساسی خبری شد و نه از رفع کمبودها. در مدت کوتاهی پس از اعلام آتش بس، بهای کالاهای و ما یحتاج اولیه مردم روبه افزایش نهاد. در مقابل درآمدنا چیز کارگران، زحمتکشان، کارمندان جزء، معلمین و... قیمتها بنحوسر - سام آوری افزایش یافتند و افزایش تورم و صعود قیمت کالاهای، سطح نازل زندگی توده های مردم را با زهم کاهش می دهد. قیمت مواد غذایی و پوشاک، هزینه کمر شکن اجاره خانه، آب و برق، ایاب و ذهاب، دارو و درمان و... همگی سیر صعودی دارند و چندین برابر دستمزد یک کارگر هستند. سطح زندگی زحمتکشان به نحو حیرت آوری تنزل کرده است و آنها برای تامین ابتدائی ترین مایحتاج خود در مضیق اند. کار به جایی رسیده که قیمت هر کیلو پیا زوسیب زمینی به ۳۵ تومان سرمیزند و کارگری که با ۸۳ تومان پایه دستمزد، خود قادر به خرید گوشت، برنج، روغن و... نیست، دیگر قوه خریدنان و سبب زمینی را هم ندارد. دیگر اقشار زحمتکش جامعه نیز وضعیت بهتری ندارند و بیش از ۵ میلیون بیکار، بدون داشتن هر گونه منبع درآمدی، در فقر و گرسنگی بسر میبرند. رژیم جمهوری اسلامی تعداد کثیری از زحمتکشان ایران را به زندگی در فقر مطلق سوق داده است.

رشد روز افزون بهای کالاهای اساسی و کمبود مایحتاج اولیه، جان مردم را به لبشکان رسانده است. وضعیت معیشتی توده های بقدری وخیم است که سران حکومت در هر اسازواکنشها و اعتراضات توده ای، خواستار چاره اندیشی برای کاهش نرخ تورم شده اند. اما رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بنا به ماهیت خود نه میخواهد و نه میتواند مسئله گرانی و کمبود کالاهای و کاهش حیرت آور قدرت خرید توده های مردم را حل کند.

### سیر صعودی قیمتها همچنان ادامه دارد

سرحفظ قانون اساسی به شکل فعلی و یا ایجاد تغییراتی در آن و چگونگی تجدیدنظر در قانون اساسی یقیناً منشاء بروز اختلافات جدیدی خواهد شد و دامنه اختلافات را گسترش خواهد داد؛ چرا که اولتناقضات و ابهامات موجود در قانون اساسی خود ناشی از سرشت متناقض حکومت و ساختار بحران زای آن است. رژیم جمهوری اسلامی بنا به سرشت مذهبی خود بحران زاست. چنین حکومتی نمیتواند سیاستی را در پیش گیرد تا از بروز بحرانهای حکومتی جلوگیری کند. ثانیاً رژیم نمیتواند بحران حکومتی را مهار نماید چرا که این خود جزئی از بحران سیاسی حاکم بر جامعه است و بحران سیاسی موجود نه بحران قانونی است که با تمسک به قانون اساسی یا انجام اصلاحاتی در آن حل گردد، بلکه یک بحران انقلابی است که با درهم شکستن کلیه قوانین موجود حل خواهد شد.

این رژیم نشان داده است که در حالت جنگی و یا در آتش بس، هیچ رسالتی جز سوق دادن توده ها به فقر و فلاکت بیشتر ندارد. اگر در طول جنگ، مبالغه هنگفتی صرفتاً مین تسلیحات و مخارج جنگی می شد، حال پس از اعلام آتش بس، سرکردگان رژیم و مزدوران حیووار آن، مدام از ضرورت تقویت بنیه دفاعی رژیم دم می زنند. سر - انجام پس از ۸ سال جنگ - در جبهه های جنگ آتش بس برقرار شد و حال مرتجعین مشغول "با زسازی" خود هستند، اما کیست که نداند این "با زسازی" چیز در خدمت تحکیم موقعیت سرمایه داران داخلی و خارجی، جز در خدمت تجهیز نیروهای سرکوبگر علیه توده های مردم و جز تداوم فقر مطلق و بی حقوقی توده های مردم نخواهد بود؟ از هم اکنون عوارض این "با زسازی" برای کارگران و زحمتکشان روشن شده است. با قطع جنگ و آزادی کشتیرانی در خلیج فارس، میلیونها تن نفت به بهای ارزان به حراج امپریالیستها و دیگر دولتها ی ارتجاعی گذاشته شده، اما رژیم از تامین سوخت مورد نیاز زحمتکشان سر بایزمی زند و توده مردم ایران در کشوری که بروی دریای نفت قرار دارد، در سرمای زمستان، قادر به تهیه چند لیتر نفت نیستند. رژیم برای "با ز - سازی" خود تجار را تشویق نموده با صدور تولیدات داخلی، به کسب درآمد ارزی بپردازند، صدور تولیدات کشاورزی و دیگر تولیدات داخلی به خارج، خود به عامل دیگری در افزایش بهای کالاهای و کمبود آنها تبدیل شده است. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در مواجهه با بحران اقتصادی که بیش از یک دهه از تداوم آن می گذرد، با اتخاذ هر سیاست، تلاش می کند با راین بحران را بر دوش کارگران و زحمتکشان سرشکن نماید و هر راه حل رژیم برای تخفیف این بحران، بروخامت وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان می افزاید.



از صفحه ۱

### کشتار زندانیان سیاسی ...

تنها کافی است که اشاره شود طی ده سال حکومت نکبت با جمهوری اسلامی نه دهها، نه صدها، نه هزارها، بلکه دهها هزار تن بجوخه اعدام سپرده شده اند و تنها طی یکسال در سال ۶۰ هزاران انقلابی اعدام شدند، اعدامهای اخیر جمهوری اسلامی نیز که در مدتی بسیار کوتاه چندین هزار تن بجوخه اعدام سپرده شدند، نمونه دیگری از توحش و سرکوب رژیم پارتی است. اعدام شدگان کسانی بودند که حتی مطابق قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی و دادگاههای قلابی آن هریک به چند سال حبس محکوم شده بودند و چندین سال از محکومیتشان را در سیاهچالهای قرون وسطایی سپری کرده بودند. از این گذشته کسانی که بجوخه اعدام سپرده شدند، تنها انقلابیون ایران نبودند بلکه گروه کثیری از مجاهدین و نیز توده ایها و اکثریتی هایی که رژیم هیچ احساس خطری از جانب آنها نمی کرد جز اعدام شدند. اینکه به چه شکلی رژیم در مدتی بسیار کوتاه اینهمه زندانی را بیکباره قتل عام کرد، هنوز از این جنایت هولناک بر ملا نشده است، اما آنچه مسلم است رژیم بلافاصله پس از آتش بس و قطع ملاقات زندانیان این جنایت فجیع را در حوالی مزدادماه به مرحله اجرا گذاشت و چنین بنظر میرسد که خیر اعدامها را بعدا به مرور به خوانواده های آنها داده است. این موج کشتار دستجمعی تنها به زندانیان تهرانی محدود نگردید، بلکه در شهرهای دیگر نیز به مرحله اجرا درآمد، ابعاد این جنایت بحدی است که مطابق اخبار موثق در برخی از بندهای زندانها همه زندانیان سیاسی کشتار شده اند. اینکه در نا تو ما هیت رژیم جمهوری اسلامی است که دست به چنین جنایات هولناکی بزند، مسئله ای کاملاً روشن است، اما سؤال این است که چرا در این مقطع، در شرایطی که نغمه "بازسازی" را سر داده است، و پیش از هر زمان دیگر در عرصه بین المللی نیز به آرام کردن افکار عمومی جهان نیازمند است، این جنایت را سازمان ندهی کرد. پاسخ این مسئله را قبل از هر چیز باید در تشدید و خامت و وضع سیاسی رژیم توأم با پذیرش آتش بس و سپس از آن یافت. شکست در جنگ و پذیرش آتش بس الزامی میبایست بحران سیاسی رژیم را تشدید کند و اعتلا مبارزه توده ای بیجا مد و تضادهای درونی هیئت حاکمه را نیز تشدید نماید. رژیم برای مقابله با این تشدید بحران و ایجاد جو رعب و هراس در جامعه به یکی از اصلی ترین مراکز مقاومت توده ای و در حقیقت سمبل این مقابله و متیورش برد تا با کشتار زندانیان سیاسی قدرت پوشالی خود را به نمایش بگذارد، روحیه توده ها را خراب کند، و جو رعب و هراس را در جامعه حاکم سازد. علاوه بر این رژیم یک هدف انتقامی را نیز فراهم کرد. کشتار زندانیان سیاسی

از صفحه ۱

### نخست وزیر جمهوری ...

بودجه عمومی دولت در سال ۶۸ معادل ۳۸۵۶/۱ میلیارد ریال برآورد شده است که ۳۰۵۰/۹ میلیارد ریال آن هزینه های جاری و ۸۰۵/۲ میلیارد ریال نیز هزینه های عمرانی را تشکیل میدهد. منبع تامین حدود نیمی از عایدات بودجه دولت یعنی ۴۸/۲ درصد نیز از حاصل مالیات ذکر گردید. در اینجا بحث ما بررسی همه جانبه لایحه بودجه و نتایج اقتصادی آن نیست و فقط همین قدر اشاره می کنیم که رئیس کلی ارقام بودجه در حدود سال گذشته است. با این وجود نخست البته با توجه به کاهش شدید ارزش ریال طی سال جاری، بودجه عمرانی حتی نسبت به سال گذشته نیز کاهش یافته است. با این وجود نخست وزیر جمهوری اسلامی با عوام فریبی که تنها از عهده سران جمهوری اسلامی برمی آید، از آنکه یک الگوی موفق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، و نیز تامین عدالت اجتماعی سخن می گوید. البته اینکه جمهوری اسلامی پس از شکست در جنگ، با پیدایش ادعاهای گذشته خود دست بردار و برای آرام کردن مردم از الگوی اقتصادی، اجتماعی جدید، و "عدالت اجتماعی" سخن بمان آورد یک مسئله است و مسئله دیگر اینکه الگویی که نخست وزیر جمهوری اسلامی از آن سخن می گوید، طی ده سال حکومت مذهبی حاکم برای ایران همه جوانبش آشکار شده است. الگوی جمهوری اسلامی در عرصه اقتصاد، سرمایه داری بحران زده است که به گواهی تجربه ده سال گذشته با کاهش مداوم تولید در زمینه های صنعتی و کشاورزی، از هم گسیختگی اقتصادی در همه زمینه ها و تورم فاسد گسیخته همراه بوده است. این سیستم اقتصادی که بنیادش بر استثمار توده های زحمتکش توسط اقلیتی بسیار محدود از سرمایه داران و زمینداران قرار گرفته همان است که در تمام کشورهای سرمایه داری وجود دارد. در الگوی اقتصادی جمهوری اسلامی در حالی که سرمایه داران و دست اندرکاران حکومتی با توسل به تمام شیوه های ممکن سودهای بسیار کلانی به جیب میزنند و ثروت های افسانه ای می اندوزند. توده های وسیع مردم، کارگران و زحمتکشان ایران با فقر و بدبختی روز افزونی روبرو هستند. الگوی اجتماعی جمهوری اسلامی که منبعث از الگوی اقتصادی آنست، چنان جامعه دو قطبی است که در یک سوی آن ثروت و رفاه و خوشبختی، اقلیتی استثمارگر و در قطب دیگر آن فقر، فلاکت و بدبختی میلیونها انسان زحمتکش قرار دارد. هم اکنون حدود ۴ تا ۵ میلیون زحمتکش ایرانی بیگارند، از حداقل معیشت نیز محروم اند و در منتهای فقر و گرسنگی روزگار را می گذرانند. طی ده سال زمامداری جمهوری اسلامی شرایط زندگی توده کارگردام و خیم تر و وخیم تر شده و سطح زندگی آنها

★ رفقا! اعضا. و هواداران سازمان!  
سازمان برای پیشبرد وظائف  
انقلابی اش بکمکهای مالی شما  
نیازمند است. با کمکهای مالی  
خود سازمان را یاری رسانید.  
★

از صفحه ۱۶

**پاسخ به سوالات**

لنینیست معرفی می کنند، در جنبش کمونیستی جای داده است.

۴- برنامه حداقل ما برنامه تحولات انقلابی- دمکراتیک است. بنا بر این هرنیروی واقعاً انقلابی و دمکرات میتواند این برنامه را بپذیرد اما این به معنای کمونیست بودن آن فردی سا زمان نیست. از این رو نمیتوان آن را در جنبش کمونیستی ارزش-یابی نمود. تنها آن سازمانهایی را میتوان در جنبش کمونیستی ارزیابی کرد که نه در حرف بلکه در عمل به سوسیالیسم علمی، به مارکسیسم-لنینیسم معتقد باشند.

سؤال: ستوال دیگری که از سوی برخی رفقا مطرح شده مربوط به ستون پاسخ به سوالات شماره ۲۲۶ نشریه کار است. سوال شده است با توجه به اینکه هنگام بحث از قشر فوقانی خرده بورژوازی به حزب دمکرات اشاره شده آیا تغییری در مواضع سازمان صورت گرفته؟

ج: خیر، اگر در بحث پاسخ به سوالات نشریه کار شماره ۲۲۶ به بورژوازی محلی اشاره ای نشده، به این علت بوده که بحث بر سر لایه های فوقانی خرده بورژوازی بوده است. سازمان حزب دمکرات را نماینده بورژوازی محلی ولایه های فوقانی خرده بورژوازی میدانند و هیچ تغییری در مواضع سازمان صورت نگرفته است.

با پیدامهیت طبقاتی آنها را به حسب برنامه و عملکردشان تعیین نمود و سپس با ارزیابی نقش طبقات و اقشار مختلف در قبال تحولات انقلابی، شیوه برخورد به این سازمانها را مشخص ساخت. ۲- اساس شیوه برخورد لنین با جریانهای سیاسی روسی مشابهاً کومله و راه کارگر نظیر اس-ارها و نیز منشویکهای پس از انقلاب ۷-۱۹۵۵ بر مبنای برخورد به سازمانهای خرده بورژوازی دمکرات تنظیم شده بود. لنین این سازمانها را به حسب برنامه و اساسی ترین تاکتیکهایشان خرد کرده بورژوازی ارزیابی می کرد و در عین حال که تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ از "امکان ضرورت" عمل مشترک با آنها دفاع می کرد، معتقد بود باید از نوسانات آنها بر حذر بود و هنگامیکه "زاتخاند" موضع پیگیر دمکراتهای انقلابی قصور می ورزند، به افشای بیرحمانه آنها پرداخت.

۳- شورای عالی تا کنون توضیحی در مورد متدی که بر اساس آن به ارزیابی از خصلت طبقاتی احزاب و شیوه برخورد به آنها پرداخته، نداده است اما چنین بنظر می رسد که لااقل در مورد راه کارگر و کومله ملاک ارائه برگردار بلکه برگشتار قرار داده و این سازمانها را به این علت که خود را مارکسیست-

تنزل یافته است. بنحوی که اکثریت عظیم کارگران شاغل نیز قادر به تامین حداقل معیشت خود نیستند. دهقانان زحمتکش زیر فشار ربحساران اقتصادی موجود بنحودم افزونی خانه خراب شده و صفوف بیکاران پیوسته اند. در چنین الگوی اجتماعی است که فساد، فحشا، دزدی، اعتیاد، از چنان رشدی برخوردار شده که در نوع خود کم نظیر است. الگوی اقتصادی - اجتماعی جمهوری اسلامی در عرضه های فرهنگی نیز نمی توانست جزئیات فرهنگی بیار آورد. حکومتی که بنا به اش را بر جهل و خرافات پایه گذاشته جامعه را از حیث فرهنگی نیز به قهقرا سوق داده است. در جمهوری اسلامی جای علم راجه و خرافات مذهبی و جای دانشگاهها و مراکز تحقیقات علمی را حوزه های علمیه گرفته اند. در جمهوری اسلامی هر خلافت هنری و فرهنگی بیرحمانه سرکوب میشود و هنر و ادبیات زیر فشارهای متعددی مرتجعین سیر قهقرا بی را پیموده اند. در یک کلام، الگوی فرهنگی جمهوری اسلامی چیزی نیست جز ارتجاع فرهنگی. دیگر نیا ز به گفتن نیست که الگوی سیاسی جمهوری اسلامی از چه قماش است. حکومتی که مردم را از هرگونه حقوق و آزادی سیاسی محروم نموده، دیکتاتور عریان و عنان گسیخته ای را برقرار نموده و تعداد اعدا مهایش در تمام جهان نمونه ندارد و به تمام معنای ارتجاعی ترین نظام سیاسی در سراسر جهان بشمار می آید، حقیقتاً هم نمونه است. دیگر نیازی نیست که جمهوری اسلامی در آینده الگوی اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به جهانیان ارائه دهد. همین الگویی که تا کنون ارائه داده کافی است. و بی تردید جمهوری اسلامی با این الگو قادر به رقابت نیز در عرصه جهانی هست، منتها نه با پیشرفته ترین و متمدن ترین کشورها و ملتها بلکه با عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین آنها و از این جهت باید گفت که جمهوری اسلامی حقیقتاً هم موفق بوده است. دیگر همین کافی است و نیازی به "عدالت اجتماعی" جمهوری اسلامی نیست. چرا که هم اکنون نیز جمهوری اسلامی الگوی کاملی از بی عدالتی اجتماعی به همه جهان عرضه داشته است. این یاوه سرانیهای نخست وزیر جمهوری اسلامی نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان میتواند به استهزاء و ریشخند گردد. بویژه آنکه هنگامی نخست وزیر جمهوری اسلامی از ارائه الگوبه جهانیان سخن می گوید که برای تامین هزینه های جاری اش سوا ی قروض داخلی، زرمزه گرفتن و ام زخارج را سر داده است و بودجه عمرانی آن حتی بنا به گفته وزیر برنامه و بودجه در پایین ترین سطح خود طی ۲۰ سال گذشته است.

**در ستایش کار غیر قانونی**

☆ شعری از برشت ☆

سخت ساده ست  
از برای شهرت یا فتن، این گونه بسی کار نمایان  
کردن

لیکن از بهر سکوت و گمنامی  
هر کسی نتواند کاری ازین سان کردن.

خواندمردی مسکین  
افتخار و عزت را به سرفروء خود، تا که کندشان مهمان  
و در آن کلبهء تنگ و بیران  
عظمت، شوکت، ظاهر شد و پنهان دبرون آن دم گام.

وه که این کوچک مردان بزرگ  
دست یا زبده به هر کار سترگ  
لحظه ای نیز نبودند پی شهرت و نام.

پیش آید کنون یکدم  
ای همه گمنامان

- صورتتان پوشیده -

بپذیرید سپاس ما را.

در نبرد طبقا تی، چه خوش است  
آختن تیغ سخن، رستهء صحبت را در دست گرفتن،  
بی پاک،  
توده را خواندن و انگیختنش جانمیدان نبرد  
با یکی بانگ رسا، پیر پژواک،  
قدرت هر چه ستمکار، شکستن درهم  
کردن آزاد ز بند  
تودهء تحت ستم.

سخت دشوار، ولی پیر حاصل  
کار حزبی، کار کوچک روزانه  
گسترش یا فتن حزب، چنان مخفی و پیگیرانه  
جلولولهء توپ دزدان، بهره کشان قاتل:  
نطق کردن، ناطق را پنهان کردن  
فتح کردن، فاتح را پنهان کردن  
مردن، اما  
مرگ را پنهان کردن.





سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

اطلاعیه مشترک

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

## دربارهٔ اعدام گروهی از فدائیان اقلیت

کارگران و زحمتکشان ایران!

ابعد جنایت هولناک رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در قتل عام زندانیان سیاسی ایران روز بروز آشکارتر می‌گردد. هر چند هنوز اخبار دقیق و کامل این کشتار هولناک بدست نیامده، اما اخبار، اسناد و گزارشات محدودی که طی چند ماه اخیر انتشار یافته، گویای این حقیقت است که این جنایت رژیم عظیم تر و هولناک تر از آن چیزی است که در آغاز تصور می‌شد. اینکه دقیقا چه تعداد از زندانیان سیاسی در این کشتار دسته جمعی اعدام شده‌اند، هنوز نمیتوان رقم دقیقی را ذکر کرد، اما اخبار رسیده از زندانهای مختلف حاکی است که تقریباً در تمام زندانها، اکثریت زندانیان به جوخه اعدام سپرده شده و در برخی از بندها همه زندانیان سیاسی قتل عام شده‌اند. اکنون تعداد اعدام شدگان به چند هزار تخمین زده می‌شود که گروه کثیری از فدائیان اقلیت که چندین سال را زیر شدیدترین فشارها در سیاهچالهای رژیم بسر بردند و با ایستادگی و مقاومت خود، پای بندیشان را به آرمانهای والای طبقه کارگران نشان دادند، نیز جزء اعدام شدگان هستند. این قهرمانان مقاومت و ایستادگی تا آخرین لحظات زندگی خود به آرمانشان وفادار ماندند و با سری افراشته در راه سوسیالیسم و دموکراسی جان باختند.

اسامی تعدادی از رفقا که خبر اعدامشان تأیید گردیده بشرح زیر اعلام می‌گردد:

- |                      |                         |                       |
|----------------------|-------------------------|-----------------------|
| ۱- ناصر اشکینه       | ۱۰- شهریار رازی         | ۱۹- جلال فتاحی        |
| ۲- شهرام اکرمی       | ۱۱- محسن زجبزاده        | ۲۰- قلی پور           |
| ۳- سیامک الماسیان    | ۱۲- جمشید رستمی         | ۲۱- جعفر کاظمی        |
| ۴- مجید ایوانی       | ۱۳- مجید رحیمزاده       | ۲۲- کیوان مصطفوی      |
| ۵- علی بهکیش         | ۱۴- فریده روحانی        | ۲۳- حمیدرضا مفردطاهری |
| ۶- اسدالله پنجه شاهی | ۱۵- سارمی               | ۲۴- موسوی             |
| ۷- توکلی             | ۱۶- عباس سلطانزاده اهری | ۲۵- رضا مولانی        |
| ۸- پرویز خسروی       | ۱۷- شهربانو شکری        | ۲۶- مهری              |
| ۹- علیرضا دولتی      | ۱۸- عبدالهاشم عادل      | ۲۷- منصور یاقوتی      |

یاد این قهرمانان راه رهایی کارگران و زحمتکشان تا ابد زنده و جاوید خواهد ماند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۲۴ دیماه یکهزار و سیصد و شصت و هفت

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

## یادداشت‌های سیاسی

### ☆ تبلیغات رژیم و مسئله آزادی فعالیت احزاب

در حالیکه جمهوری اسلامی با سلب آزادی‌های سیاسی، رژیم ترور و خفقان را در ایران حاکم نموده و اخیراً هزاران زندانی سیاسی را که تنها "جرم" شان داشتن اعتقادات سیاسی مخالف اعتقادات هیئت حاکمه بود، دستجمعی کشتار نمود، مطبوعات رژیم، تبلیغات وسیعی را حول مسئله آزادی تشکیل و فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی سازمان داده اند. سران رژیم و کارگزاران دستگاه حکومتی اکنون دیگر در وصف محاسن وجود احزاب سیاسی در جامعه سخن می‌گویند. رئیس کمیسیون ماده ۱۰، احزاب را "یک دست آورد سیاسی بشر برای اداره جامعه" و "مهندسين سياسي جامعه" می‌نامد و سوگند یاد می‌کند که "وزارت کشور و کمیسیون ماده ۱۰ تصمیم جدی به اجرای قانون احزاب دارند." هدف سران رژیم و کارگزاران دستگاه حکومتی از این تبلیغات چیست؟ بر هر کس که اندکی آگاهی سیاسی داشته باشد این حقیقت روشن است که جمهوری اسلامی ذاتاً با آزادی و دمکراسی دشمنی دارد و مسئله آزادی فعالیت احزاب سیاسی نیز یک عوام فریبی بیش نیست. این تاکتیک که ظاهراً زیر فشار مبارزات آزادی-خواهان و دمکراتیک توده‌های مردم ایران، فشار افکار عمومی جهان و مقتضیات دوران با صطلاح با زسای اتخاذ شده است هدف دیگری را جز سر-پوش گذاردن بر دیکتاتوری عریان ولجام گسیخته رژیم دنبال نمی‌کند. اگر مسئله را عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که اساساً چیزی بنام آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی وجود ندارد و سخنی بر سر این مسئله نیست، بلکه رژیم تصمیم گرفته است که در محدوده‌ای معین به آن دسته از افراد و گروه‌هایی که ولایت مطلقه فقیه را می‌پذیرند و بر دیکتاتوری و اختناق هولناک حکومت مذهبی و ضد دمکراتیک حاکم بر ایران مهر تأیید می‌زنند اجازه دهد که تحت عنوان حزب و جمعیت سیاسی نقش خود را در خدمتگزاری به این رژیم ایفا نمایند. چرا که "قانون احزاب، جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی" بعنوان مبنای تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی خود نافی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران است. مطابق این قانون، که "التزام" به "جمهوری اسلامی" و "قانون اساسی" آن، "رعایت موازین اسلامی" و "اساس جمهوری اسلامی" خواسته شده است، هیچ حزب و سازمان مخالفی حق فعالیت قانونی ندارد بلکه فقط

طرفداران جمهوری ارتجاعی اسلامی و حکومت مطلقه فقیه آنهم تحت نظارت دقیق کمیسیون ماده ۱۰ این قانون می‌توانند فعالیت قانونی داشته باشند. مطابق این قانون ارتجاعی تکلیف هر سازمانی که خود را بنحوی از انحاء مارکسیست بداندر روشن است و مطابقاً حق فعالیت قانونی ندارد. اما این فقط مختص مارکسیست‌ها نیست، همه احزاب و سازمان‌های سیاسی، حتی احزاب بورژوازی که جز جمهوری اسلامی اعتقاد دیگری داشته باشند مطابقاً این قانون حق فعالیت ندارند. سران رژیم برای توجیه این امر به یک استدلال احمقانه متوسل می‌گردند که نمونه آن را موسوی لاری عضو هیئت رئیسه مجلس ارائه داد او گفت: "با فراندومی که بعد از پیروزی انقلاب به عمل آمد ۹۸ درصد مردم ایران به حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه صحنه گذاشتند. حالا اگر فرد یا افرادی در مقام معارضه با اصولی که مردم پذیرفته‌اند برآیند، هر عقل سلیمی قضاوت میکند که آنها جایی در جامعه نمی‌توانند داشته باشند!" (کیهان ششم دی ماه)

بنابراین کاملاً روشن است که رژیم جمهوری اسلامی تنها فعالیت آن سازمان‌هایی را می‌پذیرد که به سیستم ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی معتقد باشند، اقدامات ارتجاعی، سرکوبگرانه و ضد دمکراتیک آنرا تأیید کنند. اما آیا جمهوری اسلامی تا همین حد می‌تواند به اجرای این قانون پای بند باشد و فعالیت امثال نهضت آزادی را که در عین پذیرش قانون اساسی و ولایت فقیه مخالفت‌هایی نیز با رژیم دارند تحمل کند؟ پاسخ منفی است. اولاً رئیس کمیسیون ماده ۱۰ زهم اکنون می‌گوید: "چگونگی فعالیت اینها به چگونگی برخوردشان به قانون بر می‌گردد." در "مرحله عمل نیز باید عملکرد آنها را دید" یعنی نه فقط باید نظام سیاسی موجود را تأیید کنند و قوانین آنرا رعایت نمایند بلکه در مرحله عمل نیز اگر مخالفت‌هایی از خود نشان دادند، جلوفعالیت آنها گرفته خواهد شد.

ثانیاً - رژیم در حدودی این آزادی را به طرفداران خود می‌دهد که به بحران سیاسی موجود در ایران نزنند، اگر بحران عمیق تر شود و قطعاً با توجه به مجموعه شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چنین خواهد شد، رژیم لحظه‌ای در ممنوع کردن فعالیت احزاب طرفدار خود نیز درنگ نخواهد کرد.

نتیجه‌ای که از این بحث عاید می‌گردد این

است که جمهوری اسلامی نه می‌تواند و نه میخواهد به مردم ایران آزادی سیاسی بدهد و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی را قانونی سازد بلکه در تلاش است با توسل به این تاکتیک بر سیاست‌های ضد دمکراتیک و ارتجاعی خود سرپوش بگذارد. این حقیقت امروزه بیش از هر زمان دیگر بر مردمی که ده سال حکومت ارتجاعی مذهبی را تجربه کرده - اند، روشن است که وجود جمهوری اسلامی نافی هرگونه دمکراسی و آزادی است. مردم ایران هرگز نمی‌توانند بدون سرنگونی جمهوری اسلامی آزادی سیاسی را بچنگ آورند.

### ☆ اهداف خمینی

#### از ارسال نامه به گورباچف

خمینی در اوایل دی ماه هیئت‌های راه شوروی فرستاد تا نامه‌ای را که او خطاب به گورباچف نوشته بود به وی تسلیم کند. آنگونه که از مضمون نامه بر می‌آید، خمینی با نوشتن این نامه دو هدف اصلی را دنبال می‌کند. یکی در ارتباط با سیاست خارجی رژیم و دیگری مربوط به سیاست داخلی آنست. در وجه مربوط به سیاست خارجی تلاش خمینی در این است که با توجه به نیاز جمهوری اسلامی پس از آتش بس به گسترش مناسبات خود با کشورهای مختلف بمنظور فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و سیاسی، مناسبات رژیم را با دولت شوروی تقویت کند. در همان حال خمینی که خود را "خلیفه مسلمین" می‌پندارد با این نامه میخواهد ستار استرووی‌های گورباچف در سیاست‌های داخلی و خارجی اش که البته توأم با "جسارت" و "شهامت" بوده و در سیاست "اسلاف" خود تجدیدنظر نموده تشکر نماید. حقیقت خمینی بر سر این مسئله میخواهد همان موضع گیری سران دول امپریالیست را تکرار کند. با این تفاهت که آنها بمشابه نمایندگان آگاه بورژوازی به تعریف و تمجید از لیبرالیسم سیاسی و بسط مناسبات کالانی - پولی در شوروی پرداختند و از این زاویه به تأیید گورباچف پرداختند، اما خمینی بحسب شعور محدودش از اینکه "بانک الله اکبر" "پس از هفتاد سال" از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شوروی "به گوش" طرفداران اسلام نواب محمدی "رسیده است و از اینکه شوروی به خواست مرتجعین مسلمان افغان تن داده است از گورباچف تشکر کرد. اما خمینی هدف دیگری را

در صفحه ۱۱

## توضیح و تشریح برنامه سازمان ۱۷

و نیمه پرولتاریا در امر روبراه کردن اقتصاد سوسیالیستی بقدرت دولتی و سازمان متمرکزی از نیرو و قوه قهریه نیازمند است. " (۵)

رسالت سترگ و تاریخی طبقه کارگر برانداختن نظام طبقاتی مبنی برستم و استثمار سرمایه داری و ایجاد جامعه کمونیستی است که در آن نه طبقه ای وجود خواهد داشت و نه نهادهای طبقه ای. اما روشن است که طبقه کارگر نه میتواند یک شبه طبقه ترا براندازد و نه جامعه کمونیستی را مستقر سازد. طبقه کارگر برای محو طبقات و استثمار جامعه کمونیستی قبل از هر چیز باید بورژوازی را با توسل به قهر انقلابی سرنگون سازد، قدرت سیاسی را بچنگ آورد و خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل سازد. یعنی دیکتاتور طبقه خود را برقرار سازد و از آن بجا به بزاری برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود استفاده کند، این اهداف طبقاتی عبارتند از: پایان بخشیدن به مقامت بورژوازی با توسل به جبر و قهر و سرکوب، استثمار رگران حاضر نیستند به سادگی دست از قدرت و امتیازات خود بردارند. آنها حتی هنگامیکه سرنگون می شوند بشدت مقاومت می کنند و با توسل به هر شیوه ممکن می کوشند موقعیت از دست گرفته خود را مجدداً بدست آورند. لذا طبقه کارگری که خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل نموده است ناگزیر است از دولت بمثل به ارگان سیاست طبقاتی خود استفاده کند و با توسل به قهر و سرکوب این مقامت استثمار رگران را درهم شکند. یعنی دیکتاتور طبقه خود را علیه طبقات استثمارگر و استثمار رگر اعمال کند. از این روست که لنین می گوید: "دیکتاتور انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بچنگ آمده و پشتیبانی می گردد و قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست." (۶)

علاوه بر این پرولتاریا برای بیطرف ساختن خرده بورژوازی و جلب بخش زحمتکش آن بسوی خود نیاز به دیکتاتور پرولتاریا دارد. برخلاف این ادعای اپورتونیستها که مدعی اند طبقه کارگر باید ابتدا در جامعه سرمایه داری خرده بورژوازی را بسوی خود جلب کند و با دست آوردن یک اکثریت با ثبات در پارلمان به شکل مسالمت آمیز به سوسیالیسم گذار کند، مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که طبقه کارگر نباید ابتدا بورژوازی را سرنگون کند، دیکتاتور پرولتاریا را برقرار سازد، تا خرده بورژوازی را از دنباله روی بورژوازی بازدارد، آنرا بیطرف سازد و بخش زحمتکش آنرا بسوی خود جلب کند. لنین در مورد این مسئله نیز می گوید "پرولتاریا باید نخست بورژوازی را براندازد و قدرت دولتی را برای خود فرا چنگ آورد و سپس از قدرت دولت که همانا دیکتاتور پرولتاریا است بمنزله ابزاری در دست طبقه خود برای جلب طرفداری اکثریت زحمتکشان استفاده کند." (۷) و بالاخره دیکتاتور پرولتاریا برای سازمان دادن سوسیالیسم برویرانه های نظام سرمایه داری ضروریست. تنها پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد

میتواند جامعه را بر مبنای سوسیالیستی سازماندهی کند. بنابراین این بنا بیک رشته علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر پیش از آنکه جامعه بدون طبقات کمونیستی را مستقر سازد باید دید که دوران گذار انقلابی را طی کند و در این دوران دیکتاتور پرولتاریا یک ضرورت محسوب میشود. لذا مارکس در نقد برنامه گوتامی نویسد: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد." (۸) وانگلس نیز خاطرنشان میسازد که "مارکس و من همواره از سال ۱۸۴۷ بر این عقیده بوده ایم که یکی از نتایج نهایی انقلاب پرولتری آینده انحلال تدریجی و ناپدید شدن نهایی آن سازمانی خواهد بود که دولت نام دارد. سازمانی که هدف اصلی آن همواره این بوده است که از طریق قهر مسلحانه انتقال اقتصاد را به اقلیت زحمتکشان را به اقلیت ثروتمندان تا مین کند. با ناپدید شدن اقلیت ثروتمند ضرورت یک نیروی دولتی سرکوبگر مسلح نیز از میان خواهد

اما اپورتونیسم نه فقط با نفی ضرورت انقلاب قهری برای سرنگونی بورژوازی بلکه از آن مهم تر با نفی دیکتاتور پرولتاریا که مضمون اساسی انقلاب پرولتریست مشخص می گردد.

همه اپورتونیستها تجدیدنظر اساسی در مارکسیسم و تئوری ساختن آنرا از جوهر انقلابی اش با نفی دیکتاتور پرولتاریا آغاز کرده اند. برنشتین که پایه گذار رویزیونیسم در مارکسیسم بود با تمسخر از دیکتاتور پرولتاریا یاد می کرد و مارکسیسم را بر سر این مسئله به بلانکیسم متهم می ساخت. پس از برنشتین، اپورتونیستهای جناح راست و سوسیالیستهای انترناسیونال دوم با نفی و انکار دیکتاتور پرولتاریا به نفی مارکسیسم پرداختند و لنینیستها را که مدافعین پیگیر انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا بودند به بلانکیسم و آنرا رژیم متهم ساختند.

در سالهای اخیر نیز اپورتونیستها با نفی دیکتاتور پرولتاریا به تجدیدنظر اساسی در مارکسیسم - لنینیسم دست زدند. بنابر این نفی دیکتاتور پرولتاریا چیز دیگری نیست جز نفی مارکسیسم، نفی انقلاب پرولتری و رسالت دوران ساز طبقه کارگر در نهاد نظام طبقاتی سرمایه داری و استقرار نظام کمونیستی.

اینکه چرا انکار و نفی دیکتاتور پرولتاریا بهر شکل آن، به نفی مارکسیسم و انقلاب پرولتری منجر می گردد، دلیل اش این مسئله است که دیکتاتور پرولتاریا "عمده ترین مسئله تمام مبارزه طبقاتی پرولتریست." (۱) کسی که مبارزه طبقاتی انقلابی را قبول داشته باشد نمی تواند زبسط این مبارزه تا نتیجه منطقی آن که همانا دیکتاتور پرولتاریا است خودداری ورزد. دیکتاتور پرولتاریا چیزی نیست جز ادامه بسط مبارزه طبقاتی پرولتاریا تحت شرایط جدید و در اشکالی جدید. "دیکتاتور پرولتاریا همان مبارزه طبقاتی پرولتاریا است که به کمک ابزاری مثل قدرت دولتی اعمال می شود." (۲)

بر این مبنای می توان گفت کسی که دیکتاتور پرولتاریا را نفی میکند یا مبارزه طبقاتی را بطور کلی انکار می نماید و یا آنرا به داوره مناسبات اجتماعی موجود محدود می سازد، در هر دو حالت این نفی انقلاب پرولتری و رسالت تاریخی پرولتاریاست. روشن است که چنین کسی نمی تواند در مارکسیست باشد. "مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتور پرولتاریا بسط دهد." (۳) از این روست که مارکسیست - لنینیستها دیکتاتور پرولتاریا را پرئرسیب خود اعلام میدارند و هرگونه عدول از آن را بی چون و چرا ارتداد از مارکسیسم می دانند. بقول لنین "دیکتاتور پرولتاریا دارای چنان اهمیت است که هر کس نیازی به چنین دیکتاتور پرولتاریا را نکند و یا آنرا فقط در حرف برسمیت بشناسد نمیتواند عضو حزب سوسیال دمکرات باشد." (۴)

اما دیکتاتور پرولتاریا که اینهمه مارکسیست - لنینیستها بر آن تاکید می کنند و بالعکس بورژوازی و پادوان اپورتونیست آن مداوماً در نفی و مذمت آن سخن می گویند چیست و ضرورت وجودی آن از چه روست؟

دیکتاتور پرولتاریا سیاست سیاسی پرولتاریاست. بعبارت دقیق تر دیکتاتور پرولتاریا متشکل شدن طبقه کارگر بصورت طبقه حاکمه برای سرکوب مقامت استثمار رگران و استثمارگران و تجدید سازمان جامعه بر مبنای سوسیالیستی است. لنین می گوید: "آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی که مارکس آن را در مورد مسئله دولت و انقلاب سوسیالیستی بکار برده است ناگزیر به قبول سیاست سیاسی پرولتاریا، دیکتاتور پرولتاریا یعنی قدرت حاکمه ای منجر می گردد که هیچکس دیگر در آن سهم نبوده و مستقیماً به نیروی مسلح توده ها متکی است. سرنگونی بورژوازی فقط هنگامی عملی است که پرولتاریا بدل به طبقه حاکمه ای بشود که قادر است مقامت ناگزیر و تاپای جان بورژوازی را درهم شکند، کلیه توده های زحمتکش و استثمار رشونده را برای شکل نوین اقتصاد متشکل سازد. پرولتاریا هم برای درهم شکستن مقاومت استثمار رگران و هم برای رهبری توده عظیم اهالی یعنی دهقانان، خرده بورژوازی

حزبا پورتونیست با صلاح کمونیست کشورهای سرمایه داری پیشرفته که دیکتاتوری پرولتاریا را صرفا در حرف می پذیرند اما در عمل همان خط مشی اوروکمونیستها را در پیش گرفته اند، یا اوه سراسی دربار " دمکراسی بطور عام " سرپوش گذاردن بردیکتاتوری بورژوازی در جمهوریهای پارلمانی، راه خاص با صلاح اروپایی قبضه قدرت سیاسی از طریق بدست آوردن اکثریت در پارلمان بورژوازی و گذاشتن مسأله آموخته سوسیالیسم، نفی ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و ایجاد ماشین دولتی جدیدی که دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست، مبارزه طبقاتی انقلابی و انقلاب اجتماعی را نفی میکنند و فرم اجتماعی را جایگزین انقلاب اجتماعی میسازند. آنها بدین طریق اساسا سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم را نفی می کنند. این فقط اوروکمونیستها و دیگر حزبا پورتونیست کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیستند که با نفی دیکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم - لنینیسم را نفی میکنند، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز اغلب حزبا سنتی بشکلی دیگر تحت لوای تئوری اپورتونیستی راه رشد غیر سرمایه داری عملا به نفی دیکتاتوری پرولتاریا می پردازند تئوری راه رشد غیر سرمایه داری کمی از جزایر ویزینیسم خروشچنی است و حزبا با صلاح کمونیست کشورهای تحت سلطه و وابسته مجری آن محسوب می شوند برای بین دیدگاه مبتنی است که کشورهای عقب مانده که مناسبات ماقبل سرمایه داری در آنها مسلط است و سرمایه داری در آنها رشدنا چیز محدودی دارد می توانند تحت رهبری خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک و متوسط و برقراری مناسبات نزدیک با اردوگاه سوسیالیسم، انجام اقداماتی نظیر اصلاحات ارضی، تقویت بخش دولتی و تعاونی های تولید و مصرف بر عقب ماندگی ناشی از گذشته استعماری فائق آیند، به استقلال اقتصادی و سیاسی دست یابند و از طریق دورزدن سرمایه داری به سوسیالیسم گذار کنند. آنچه در همان نخستین نگاه در این نظریه بچشم می خورد، تجدیدنظر در تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی، نفی صریح و آشکار ضرورت تامین هژمونی طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب، نفی دیکتاتوری پرولتاریا برای ساختن سوسیالیسم و جازدن اقدامات بورژوازی بنام اقدامات غیر سرمایه داریست. اپورتونیست - رفرمیستهای پیرو این تئوری اپورتونیستی مدعی می شوند که این همان تئوری راه رشد - غیر سرمایه داریست که مارکس، انگلس و لنین نیز در مورد آن سخن گفته اند. اما حقیقت این است که بین آنچه که بنیانگذاران سوسیالیسم در این زمینه گفته اند و آنچه که اپورتونیستها با آن معتقدند دره ای عمیق وجود دارد. مارکس و انگلس برای این اعتقاد بودند که با پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته دیگر لازم نیست جوامعی که در حال ماقبل سرمایه داری قرار دارند، بویژه مناسبات اشتراکی هنوز به شکلهای مختلف در میان آنها حاکم است، مراحل رشد و تکامل کلاسیک را از سر بیگذرانند، از سرمایه داری نیز گذر کنند و به سوسیالیسم برسند، بلکه می توانند سرمایه - داری را دور زده و مستقیما به سوسیالیسم گذار کنند. مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ روسی ما نیفت در ۱۸۸۳ نوشتند: " در روسیه به موازات التهاب پرتبوتاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است، و نیز موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است، ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می کنیم. اکنون این سؤال پیش می آید: آیا آبشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده میتواند بلاواسطه بشکل عالی یعنی بشکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجربه ای را ببینیم که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی که اکنون میتوان با این سؤال داد این است که اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریا باختر بشود بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد. " (۱۲) در اینجا

رفت. در همان حال ماهواره بزاین عقیده بوده ایم که برای رسیدن به این هدف و یا اهداف مهمتر انقلاب اجتماعی آینده، طبقه پرولتاریا باید ابتدا یک نیروی سازمان یافته سیاسی دولتی داشته باشد و یا کمک آن مقاومت طبقه سرمایه داری در راه کوبیدو جوامع را تجدید سازمان کند. " (۹) بنا بر این روشن است که ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا از یک مجموعه علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ناشی میگردد که بدون آن حصول به جوامع بدون طبقه کمونیستی، یعنی فاز دوم جوامع کمونیستی ممکن نیست. دیکتاتوری پرولتاریا هر چند که بمنظور اعمال قهر نسبت به استثمارگران و سرکوب مقاومت آنها ضروریست اما این فقط یکی از وظایف دیکتاتوری پرولتاریاست. تجدید سازمان ندهی سوسیالیستی جوامع اصلی ترین وظیفه دیکتاتوری پرولتاریاست. لنین در این مورد نیز می گوید: " دیکتاتوری پرولتاریاست - همانگونه که من بارها از آنجمله ضمن سخنرانی ۱۲ مارس در جلسه شورای نمایندگان پترگرا دمذکر شده ام - تنها و حتی بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست. پایه اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیات و کامیابی آن عبارت از این است که پرولتاریا نسبت به سرمایه داران طراز عالی تری از سازمان اجتماعی کار را عرضه میدارد و عملی میسازد. " (۱۰) این فقط پرولتاریا نیست که برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود به دیکتاتوری نیاز دارد، بلکه در تمام جوامع طبقاتی، طبقاتی، حاکمه دیکتاتوری خود را اعمال کرده اند و هم امروز حتی در دمکراتیک ترین دولت - های بورژوازی، دیکتاتوری بورژوازی اعمال میگردد. تفاوت اساسی در این است که اول دیکتاتوری پرولتاریا آخرین دیکتاتوری طبقاتی است و هدف آن از برداشتن طبقات است که توأم با آن دولت نیز زوال خواهد یافت ثانیاً - دیکتاتوری طبقاتی استثمارگران و استثمارگران است و ثانیاً - مردم یعنی توده های وسیع کارگرو زحمتکش استوار است و حال آنکه - دیکتاتوری پرولتاریا بر سرکوب مقاومت استثمارگران یعنی یکاقلیت محدود استوار می باشد. در آنجا یعنی در دیکتاتوری طبقاتی استثمارگران دمکراسی برای استثمارگران وجود دارد، اما در اینجا یعنی در دیکتاتوری پرولتاریا دمکراسی برای اکثریت عظیم زحمتکشان جوامع. از این جهت، دولت پرولتری دمکراتیک ترین شکل ممکن دولت محسوب میشود. اگر دولت بورژوازی حتی در دمکراتیک ترین شکل آن یعنی جمهوری دمکراتیک پارلمانی ماشین سرکوب بورژوازی علیه زحمتکشان است یعنی عملا دیکتاتوری استثمارگران است و لاجرم این ماشین دولتی بگونه ای سازمان یافته که توده مردم در آن نقشی ندارند، و دمکراسی بورژوازی مردم را از این ماشین دولتی دور میدارد، بالعکس ماشین دولتی پرولتری که ارگان سیاسی و طبقاتی پرولتاریا محسوب میگردد نمی تواند این دستگاه یا ماشین دولتی کهنه باشد بلکه باید ماشین دولتی جدیدی باشد که با خرید کردن ماشین دولتی کهنه بورژوازی بنا میگردد و چنان بنا میگردد و سازمان می یابد که توده مردم هر چه بیشتر به این ماشین نزدیکتر باشند و دمکراسی گسترده تر و بیسابقه تری را برای توده های زحمتکش فراهم آورد. بنا بر این لنین می گوید: " دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید فقط متضمن دگرگونی در اشکال و نهادهای دمکراتیک بطور کلی باشد بلکه این دگرگونی دقیقاً با یستی در برخورداری مردم تحت ستم سرمایه داری - طبقاتی زحمتکش - از دمکراسی گسترش بیسابقه ای بوجود آورد. " (۱۱) این قدرت دولتی از نوع دولت شورائی است. این دولت که دمکراتیک ترین نوع دولت است، که دولت بمعنای اخص کلمه محسوب نمیشود. دولتی در حال زوال است، که بهر راه مویطبقا بطور کامل زوال خواهد یافت. بنا بر این دیکتاتوری پرولتاریا بنا به علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی یک ضرورت است - بنا بر این برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی پرولتاریا و گذار از جوامع سرمایه داری به جوامع بی طبقه کمونیستی است از اینرو اوروکمونیستها که صریح و آشکارا به نفی دیکتاتوری پرولتاریا می پردازند و نیز دیگر



## توضیح و تشریح برنامه سازمان

نه بحثی از نفعی انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا است و نه واگذاری نقش و رسالت پرولتاریا به دهقانان بلکه بحث بر سر این مسئله است که اگر انقلاب روسیه آتش انقلاب پرولتری را در باختر برافروزد، در آن صورت لازم نیست که روسیه از چنان مرحله تکاملی بگذرد که مالکیت ارضی بورژوازی جای مالکیت ارضی اشتراکی را بگیرد، بلکه می تواند در انقلاب پرولتری روسیه، "منشاء تکامل کمونیستی گردد."

لنین نیز عنوان می کند که الزامی نیست ملت های عقب مانده از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرند، بلکه می توانند با کمک پرولتاریای پیروزمند و طی مراحل معین تکامل بدون گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم گذار نمایند. او در کنگره دوم انترناسیونال می گوید: "اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند دست یابد به تبلیغات منظم در میان آنها بزند و حکومت های شورائی با تمام وسائلی که در اختیار دارند بیاورد آنها بشتابند در آن صورت اشتباه خواهد بود که تصور کنیم خلق های عقب مانده با بیستی الزام از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرند. ما نه فقط باید واحدهای مستقل رزمنده سازمان های حزبی را در مستعمرات و کشورهای عقب مانده ایجاد کنیم نه فقط دست به تبلیغ برای سازماندهی شوراهای دهقانی بزنیم و بگوئیم آنها را با شرایط ما قبل سرمایه داری انطباق دهیم بلکه انترناسیونال کمونیستی باید مسئله را بر زمینه تئوریک مناسب مطرح کند. کشورهای عقب مانده می توانند با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته، بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری به کمونیسم گذار کنند." در اینجا بحث بر سر این مسئله است که نه کمیت محدود پرولتاریا و نه عقب ماندگی این کشورها نمی تواند توجیهی برای گذار الزامی از مرحله سرمایه داری باشد، بلکه کمونیستها چنانچه قدرت را به دست بگیرند می توانند با کمک پرولتاریای پیروزمند و پرولتاریای کشورهای پیشرفته مرحله سرمایه داری را دور بزنند و مستقیماً به سوسیالیسم گذار کنند. اما پورتونیستها مدافع تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و خروشچفی رهبری مستقیم طبقه کارگر را انکار می کنند، آنرا به خرده بورژوازی و بورژوازی واگذار می نمایند و مدعی می شوند که چنین رژیم های در مرحله نخست همان کارکرد دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران - دهقانان را برعهده دارند، سمتگیری سوسیالیستی دارند و طی یک پروسه به دیکتاتور پرولتاریا تحول می یابند. این یک تحریف آشکار است. اولاد عصری که ما در آن بسر می بریم اقشار و طبقات غیر پرولتری حتی قادر به انجام وظایف دمکراتیک انقلاب نیستند تا چه رسد به اینکه بخوانند و بکشند. راه حل انتقالی به سوسیالیسم را طی کنند. این اقشار مدافع مالکیت خصوصی جزا راه رشد تکامل سرمایه داری را به دیگری را برنگزیده اند. تجربه نیز بقدر کافی صحت این ادعا را با ثبات رسانده است. اما پورتونیستها طرفدار راه رشد با این نظریه خود مبارزه طبقاتی را که نیروی محرکه تاریخ است نمی کنند، و همزیستی و مسالمت طبقاتی را تبلیغ می نمایند. آنها سوسیالیسم را نه تغییری در مناسب سازی سرمایه داری بلکه رشد نیروهای مولده معرفی می کنند. اصلاحات بورژوازی - دمکراتیک نظیر اصلاحات ارضی را غیر سرمایه داری می زنند و در همه جا دولت های ارتجاعی و ضد دمکراتیک را دولت های سوسیالیستی یا سمتگیری سوسیالیستی معرفی کرده اند. تئوری راه رشد غیر سرمایه داری خروشچفی به چیز دیگری جز دیکتاتور بورژوازی منجر نشده و نخواهد شد. از اینرو این نظریه نفی کننده انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا از اساس است. اگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته او را کمونیستها و دیگر پورتونیستها با تمسک به دمکراسی بورژوازی و ادعای گذار از مسالمت آمیز به سوسیالیسم از طریق پارلمان بورژوازی به نفی دیکتاتور پرولتاریا می پردازند در کشورهای عقب مانده و وابسته نیز پورتونیستها زیر لوای تئوری راه رشد همین هدف را دنبال می کنند، و عملاً دیکتاتور پرولتاریا و مارکسیسم - لنینیسم را نفی می کنند.

اما گذشته از پورتونیستها که نظریه عملی دیکتاتور پرولتاریا

را بطور کلی انکار می کنند، احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی بشکلی دیگر دیکتاتور پرولتاریا را تحریف کرده اند. آنها ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را انکار نمی کنند، اما طبق تفسیر خروشچفی آنرا به دوره معینی از دوران گذار انقلابی از جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقات کمونیستی محدود می نمایند. خروشچف در گزارش خود به کنگره ۲۲ پیرامون برنامه حزب این تحریف رویزیونیستی را به شکل زیر جمع بندی کرد و گفت: "... هنگامیکه سوسیالیسم در کشور ما بطور کامل و نهائی پیروزی یافته و ما به دوران ساختمان هفتاد و هفت ساله رسیده ایم، شرایطی که دیکتاتور پرولتاریا را ضروری می ساخت تا پدید آید. مقاصد داخلی آن انجام گرفته اند... با پیروزی سوسیالیسم و ورود کشور به دوران ساختمان همه جانبه کمونیستی، دولت دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق تغییر شکل یافت... ساختمان کمونیستی دیگر نیازی به دیکتاتور پرولتاریا ندارد. تمام زحمتکشان کشور ما حقوق مساوی دارند. قطعاً طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در جامعه در حین دوران گذار به کمونیسم برعهده خواهد داشت... دولت از بازار سلطه طبقاتی به ارگان بیانگزارانده تمام خلق تبدیل می گردد." اینک سوسیالیسم فقط با ورود به فاز دوم جامعه کمونیستی "بطور کامل و نهائی پیروزی می یابد و گفتار خروشچف حرف بی ربطی است در اینجا مورد بحث ما نیست. آنچه مورد بحث ما است، انکار ضرورت دیکتاتور پرولتاریا در سرانجام نخستین فاز جامعه کمونیستی است. این یک تجدیدنظر در تئوری مارکسیستی دولت، نقش و وظایف دیکتاتور پرولتاریا است. اینکه جامعه شوروی در نخستین فاز جامعه کمونیستی که معمولاً آنرا سوسیالیسم می نامند قرار گرفته و اصل از هر کس به حسب استعدادش و بهر کس بر حسب کارش کاملاً است، مورد چگونگی و چسب نیست و حتی خود حزب کمونیست شوروی به این حقیقت باور دارد. "مارکس همین جامعه کمونیستی را که تازه از بن سرمایه داری پا بر عرصه وجود آمده و مهر و نشان جامعه کهنه را از هر لحاظ با خود دارد "نخستین" فاز یا فاز پائینی جامعه کمونیستی می نامد." (۱۳)

و ما پیش از این دیدیم که مارکس این فاز را که میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی بدون طبقات وجود دارد، دوران گذار انقلابی از اولی به دومی می نامد و معتقد بود که این دوران "منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد." مارکس بصراحت در این نوشته خود ضرورت وجود دیکتاتور پرولتاریا را برای تمام دورانی که جامعه سرمایه داری را از جامعه کمونیستی بدون طبقات جدا می سازد یعنی در تمام دوران نخستین که همانا سوسیالیسم است اثبات می کند. او نشان می دهد که دولت محصول مرحله معینی از تکامل اقتصادی و تقسیم جامعه به طبقات است. بنا بر این از میان رفتن آن نیز محصول نا پدید شدن طبقات است. هنگامیکه طبقات بکلی از میان بروند، دیگر نه از دولت خبری خواهد بود و نه از دیکتاتور پرولتاریا. لنین نیز در توضیح این مسئله که دیکتاتور پرولتاریا تا محو طبقات ضروری است خاطر نشان می سازد که: "فقط کسی به کهنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی بطور عام و نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند، ضرورت دارد." (۱۴) می بینیم که لنین ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را برای دورانی که "سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند "می پذیرد. او مشخصاً از "جامعه بدون طبقات" و "کمونیسم" بعنوان دومین فاز جامعه کمونیستی نام می برد. اینکه چرا دیکتاتور پرولتاریا برخلاف تحریفات رویزیونیستی شوروی برای سرانجام دورانی که جامعه طبقاتی سرمایه داری را از جامعه بدون طبقات جدا می کند ضروریست از مجموعه مقتضیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دورانی ناشی می گردد که تازه از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و "از هر لحاظ از اقتصاد و

اخلاقی و فکری هنوز مهر نشان جا معه کهنه ای را که از بنیان آن برون آمده است، با خود دارد. "همانگونه که پیش از این اشاره کردیم دیکتاتور پرولتاریا نه فقط برای سرکوب استثمارگران بلکه برای تجدید سازماندهی جامعه بر مبنای سوسیالیستی ضروری است. ما رکن در نقد برنامه گوستا بویژه بر نقش و وظائف اقتصادی - اجتماعی دولت دیکتاتور پرولتاریا تاکید می کند و لنین در توضیح پایه های اقتصادی زوال دولت می گوید: "بنابراین در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معمولا آنرا سوسیالیسم می نامند) "حقوق بورژوازی" فقط تا اندازه ای ملغی می شود نه بطور تام و تمام. فقط میزانی که تحول اقتصادی حاصله اجازه می دهد یعنی تنها در مورد مسائل تولید. "حقوق بورژوازی" وسائل تولید را مالکیت خصوصی افراد جداگانه می داند. سوسیالیسم این وسائل را به مالکیت همگانی تبدیل می نماید. در این حدود - فقط در این حدود - "حقوق بورژوازی" ساقط می شود. ولی بخش دیگر آن بعنوان تنظیم کننده (تعیین کننده) تقسیم محصولات و تقسیم کار در بین افراد جامعه باقی خواهد ماند... ما رکن می گوید این "نقیصه" ایست ولی در نخستین فاز کمونیسم این نقیصه ناگزیر است. زیرا بدون دچار شدن به خیال بافی نمی توان تصور کرد که افراد با سرنگون ساختن سرمایه داری بلافاصله یا دیگرند که بدون توجه به هیچگونه میزانی برای حقوق برفع جامعه کار کنند. وانگهی الغاء سرمایه داری موجبات اقتصادیک یک چنین تحولی را بلافاصله فراهم نمی سازد. و اما موازین دیگری هم جز "حقوق بورژوازی" وجود ندارد و در این حدود هم ضرورت وجود دولت که باید ضمن حراست مالکیت همگانی بروسا تولید - برای کار و برای تقسیم محصول را نیز حراست نماید هنوز باقی می ماند. دولت روبرو می رود زیرا دیگر سرمایه دار وجود ندارد. طبقه وجود ندارد و دولت نمیتوان هیچ طبقه ای را سرکوب نمود. ولی دولت هنوز با ملا زوال نیافته است. زیرا حراست "حقوق بورژوازی" که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی می ماند. برای زوال کامل دولت کمونیسم کامل لازم است. (۱۵) پس در نخستین فاز جامعه کمونیستی علیرغم سرنگونی استثمارگران، الغاء مالکیت خصوصی بروسا تولید و برافتن استعمار فردا ز فرد هنوز دیکتاتور پرولتاریا ضروریست که "باید ضمن حراست مالکیت همگانی بروسا تولید - برای کار و برای تقسیم محصول را نیز حراست نماید". این خود بی اعتباری این نظریه را که علیرغم بقاء "حقوق بورژوازی" دولت دیکتاتور پرولتاریا وظائف داخلی خود را با انجام رسانده و دیگر به وجودش نیازی نیست نشان می دهد. دولت دیکتاتور پرولتاریا هنگامی وجودش بطور کامل زاندا خواهد بود که هرگونه "حقوق بورژوازی" برافتنه باشد و با وجود جامعه اصل "از هر کس طبق استعدادهای خود" به هر کس طبق نیازش "را عملی کرده باشد. بنابراین دولت دیکتاتور پرولتاریا بدولت عموم خلق تکامل نمی یابد بلکه بعنوان دولتی که دیگر دولت بمعنای خاص کلمه نیست، زوال می یابد و محو می شود. لنین این بحث را که دیکتاتور پرولتاریا تا محو طبقات ورود به فاز دوم جامعه کمونیستی ضروریست در آثار دیگر خود نیز مفصلا مورد بحث قرار داده است. او در اثر خود "ابتکار عظیم" می نویسد: "پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی کند، بلکه آنرا تا زمان محو طبقات ادامه می دهد ولی البته در شرایط دیگر به شکل دیگری و وسائل دیگر" این گفتار لنین به چه معنی است؟! این بدان معناست که طبقه کارگر پس از آنکه با قهر انقلابی بورژوازی را سرنگون کرد و دیکتاتور پرولتاریا را برقرار نمود، لاینقطع این مبارزه را تا محو طبقات یعنی تا برقراری فاز دوم جامعه کمونیستی ادامه خواهد داد. اما گرچه در مضمون این مبارزه، در مضمون دیکتاتور پرولتاریا این دوران تغییری حاصل نمی شود، در هر مرحله از تکامل خود بسته به شرایط مختلف شکل این مبارزه تغییر خواهد کرد و وسائل دیگری جایگزین وسائل قبلی خواهد شد و وسائل نوینی با وسائل قدیمی تلفیق خواهد شد و غیره... او با زهم در همین کنگره حزب کمونیست می گوید: "وقتی طبقه جدید جایگزین

طبقه قدیم شد فقط با مبارزه بی امان علیه طبقات دیگر میتوانند خود را بر جای نگاه دارند و فقط در صورتی به پیروزی نهائی خواهند رسید که بتوانند کار را به محو طبقات بطور کلی منجر سازند" اما چون سوءاستفاده از کلمات امری متداول است، باید دید که منظور لنین از محو طبقات چیست؟ و برای محو طبقات چه باید کرد؟ (تاکید زماست) "محو طبقات لازم است" مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختی است که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی پس از استقرار دیکتاتور پرولتاریا از بین نمی رود (برخلاف تصور فرامایگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دمکراسی قدیمی). بلکه فقط شکل های خود را تغییر می دهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم می شود. . . . . برای محو طبقات دورانی از دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه واحد و همانا آن طبقه ای از طبقات است که لازم است که قادر باشد نه تنها استعمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آنرا بی امان درهم شکنند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سراپای ایدئولوژی بورژوا - دمکراتیک، با تمام عبارت - پردازی خرده بورژوا منشانه در باره آزادی و برابری بطور اعم پیوند بگسلد" (۱۶) لنین در اقتصاد دوسیاست در عصر دیکتاتور پرولتاریا نیز می نویسد: "برای محو طبقات باید اول ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام داده ایم. ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمنا دشوارترین آن هم نیست. ثانیا برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی این کار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه ای است بر ما تبدیلش و ارترو بالضرورة طولانی" (۱۷) آنچه در این بخش از نوشته لنین دارای اهمیت است، این است که نخستین شرط برای محو طبقات این است که پرولتاریا ملاکین و سرمایه داران را سرنگون سازد و بعد باید وظیفه دشوارتری را: که همانا از میان بردن فرق بین کارگر و دهقان است، عملی ساخت و همه آنها را به کارکن تبدیل کرد این کاری است که با یک مبارزه طولانی و دشوار "از طریق تغییر سرمایه داران تمام می آید و بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد" (۱۸) و اما بعد، آیا انجام گرفتن این وظیفه و این شرط برای محو طبقات کافی است؟ خیر. لنین در همان اثر خود "ابتکار عظیم" انگار که از قبل پیش بینی می کرد که ممکن است روزی افرادی پیدا شوند و این واژه محو طبقات را مورد تغییر و تفسیر اپورتونیستی قرار دهند توضیح میدهد: "واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بروسا تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کلاس جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کاری است بس طولانی." (۱۹) واضح تر و صریح تر از این گفتار نمیتوان محو کامل طبقات را معین کرد. تنها سرنگون کردن استثمارگران کافی نیست، تنها الغاء مالکیت آنها کافی نیست، تنها برانداختن استثمار فردا ز فردا برای محو کامل طبقات کافی نیست، برای محو کامل طبقات باید مطلقا هرگونه مالکیت خصوصی بروسا تولید ملغی شده باشد، اما با زهم کافی نیست باید تمام زمین شهر و ده، کاریدی و کار فکری محو شده باشد. باید کار کمونیستی به مفهوم دقیق و اکید کلمه "کار بی مزد برفع جامعه . . . . . دا و طلبانه علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش، و بر سبیل عادت به کار کردن به نفع جامعه و آگاهی (کسب شده از طریق عادت) به ضرورت کار برفع جامعه و بعنوان حاجت بدن سالم انجام گیرد." (۲۰) امری عملی شده باشد. باید حقوق بورژوازی بطور کلی محو شده باشد و با وجود جامعه بطور کامل برافتن محدود "حق بورژوازی" فاشق آمده باشد. باید بر نیروی عظیم عادت و خمودی ناشی از آن فاشق آمده باشد باید کلیه افکاری که از مناسبات اجتماعی پیشین برخاسته است، از میان رفته باشد، باید یک اخلاق حقیقتا انسانی "درورای آنگونیستهای طبقاتی و درمورای هرگونه یادآوری آنها." (۲۱) پدید آمده باشد و

# زنده باد سوسیالیسم

## اهداف خمینی از ارسال نامه به گورباچف

از نوشتن این نامه دنبال میکردن تلاش برای بی اعتبار کردن کمونیسم در میان کارگران و زحمتکشان ایران بود.

خمینی در این نامه مدعی گردید که کمونیسم با شکست روبرو شده، دیگر چیزی بنام کمونیسم وجود ندارد. برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید روزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. او همچنین ادعا کرد که گویا ما تریالیسم یا سخگوی مسائلی نیست و دین نه فقط افیون توده ها محسوب نمی گردد بلکه پاسخگوی همه مسائل است و اصولا نجات بخش توده ها است.

البته این نه اولین و نه آخرین بار است که بورژوازی و عوامل رنگارنگ آن از شکست کمونیسم، نفی ما تریالیسم و نقش "نجات بخش" مذهب سخن می گویند. آنها سالهای سال است که با این گفته ها خود را تسلی میدهند و پپیروان خود را امیدوار میسازند. اینکه کمونیسم پدیده ای بالنده است و هم اکنون نیز در بخش وسیعی از جهان کارگران و زحمتکشان در حال ساختن این جامعه کمونیستی هستند و اقلیتی است که خمینی مرتجع تنها با بستن چشمان خود میتواند آنرا انکار کند. اما هدف خمینی از نفی این واقعیت چیست؟! و بدین طریق هراس مرگبار خود را از رشد مارکسیسم - لنینیسم در میان کارگران و روشن فکران انقلابی ایران و افشاء روزافزون نقش و ماهیت ارتجاعی مذهب نشان میدهد. خمینی با این ادعا که کمونیسم شکست خورده است، احقانه تلاش میکند تا به کارگران و زحمتکشان و روشن فکران انقلابی ایران بگوید، دست از این اعتقاد -

ات بردارید، احقانه بودن این تلاش بدان جهت است که انمی توانید فهمدا ولا کمونیسم بنا به میل و اراده این یا آن فردیدید نمی آید و از میان نمی رود بلکه یک ضرورت است و جامعه کمونیستی الزاما برویرانه های جامعه طبقاتی سرمایه داری بنا می گردد. بنا بر این تمام تلاش های مرتجعین با شکست روبرو خواهد بود. از خمینی که هیچ زدنست خدای خمینی هم کاری ساخته نیست. ثانیاً ما دام که جامعه سرمایه داری پابرجا ست اعتقادات مارکسیستی مستقل از اینکه کسی بخوا هدیا نخواهد شد میکند. خمینی مرتجع نمی تواند بفهمد که طبقه کارگر بطور غریزی به سوسیالیسم گرایش دارد. چرا که در جامعه سرمایه داری در معرض ستم و استثمار است، و بنا بر این خواستار برافتادن استثمار فردا ز فرد است. خواستار پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی و استقرار جامعه کمونیستی است. خمینی نمی تواند بفهمد که رشد و محبوبیت مارکسیسم - لنینیسم در صفوف کارگران و زحمتکشان باین علت است که یگانهای ایدئولوژی حقیقتاً انسانی است و چشم انداز روشن و نویدبخشی را در برابر

توده های زحمتکش و ستمدیده می گشاید، بنا بر این از آنجا نیکه یک ایدئولوژی علمی و انقلابی است قلوب میلیونها کارگر و زحمتکش را در سراسر جهان تسخیر کرده است. در ایران نیز رشد و محبوبیت ما رکیسیم - لنینیسم از همین واقعیت ناشی میگردد. اگر در اینجا و آنجا انحرافات و پارامساختن سوسیالیسم پدید آمده است، این انحرافات رطبی به مارکسیسم - لنینیسم دارد و نه حقانیتی برای ایدئولوژی های غیر پرولتری و نظام استثمارگران سرمایه داری ایجاد می کند. طبقه کارگران ایران همچون تمام هم زنجیران خود در سراسر جهان برای ایجاد جامعه کمونیستی مبارزه میکند، که از هرگونه انحرافی مبرا باشد. خمینی در عین حال که در نامه اش به گورباچف درباره شکست کمونیسم یا وه سرائی میکند، در همان حال میکوشد این حقیقت را که دین افیون توده ها ست انکار کند. و البته حق دارد که نقش واقعی مذهب را انکار کند، چرا که اساساً وظیفه اش همین است. اما مستقل از تبلیغات خمینی، نقش و ماهیت مذهب طی ده سال حکومت جمهوری اسلامی بر عموم توده های زحمتکش مردم ایران آشکار شده است. کارگران و زحمت کشان ایران در عمل دیدند که چگونه مرتجعین مذهبی حاکم بر ایران با استفاده از دیس و مذهب به پاسداری از نظام استثمارگران سرمایه داری پرداختند. چگونه بنا به احکام الهی استثمار وحشیانه کارگران را بدست سرمایه داری امری مجاز و شرعی معرفی کردند. کارگران و زحمتکشان

ایران در عمل دیدند که چگونه صدها هزار تن از مردم ایران با وعده بهشت در میدانهای جنگ کشتار شدند، اما منافع جنگ بیجیب سرمایه داران و سران حکومتی رفت. کارگران و زحمتکشان ایران در عمل دیدند که چگونه رژیم حاکم بر ایران عظیم ترین جنایات ضد بشری را در ایران مرتکب شد. دهها هزار تن را بجوخه اعدام سپرد. هرگونه آزادی را از مردم ایران گرفت و همه این کارها را با مجوز الهی انجام داد. مگر در همه این موارد رژیم جمهوری اسلامی از مذهب بعنوان وسیله ای برای فریب و تحمیق توده ها استفاده نکرد؟ و مگر خود این حقایق نشان دهنده افیون بودن دین و مذهب نیست؟ خمینی میتواند این حقایق را انکار کند، اما توده های مردم ایران نقش واقعی دین و مذهب را در تداوم حکومت استثمارگران استثمارگران در عمل تجربه کردند. بنا بر این یا وه سرائی های خمینی تنها میتوانند ما به تسلی مرتجعین باشد. اگر خمینی بتواند تا حدودی در اهدا سیاست خارجی اش تا آن حد که مربوط به مناسبات جمهوری اسلامی و دولت شوروی است موفق باشد، و متاسفانه بعلاست سیاستهای انحرافی دولت شوروی چنین خواهد بود، اما در ارتباط با اهدا فدا خلی اش بکلی ناموفق خواهد بود. نقش و ماهیت مذهب و رژیم مذهبی جمهوری اسلامی در پاسداری از نظام استثمارگران سرمایه داری بر توده های مردم افشاء شده است و علیرغم خواست مرتجعین، مارکسیسم - لنینیسم روز بروز در میان کارگران ایران از نفوذ و محبوبیت بیشتری برخوردار میگردد.

## وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

از صفحه ۱۵

خود را ختیا رنخوا هندد اشت. دگرگونی انقلابی در امر آموزش و پرورش و در دسترس قرار گرفتن علم و دانش برای توده زحمتکش منوط به سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت دمکراتیک و انقلابی است که آموزش عمومی را رایگان نماید، دانش آموزان را از نظر غذا، پوشاک، وسائیل تحصیل و ایاب و ذهاب تامین کند، در نظام آموزشی موجود دگرگونی بنیادی و انقلابی ایجاد نماید، مدارس را از مذهب بطور کامل جدا سازد و یکپارچه انقلابی را جهت ریشه کن کردن بیسوادسی سازمان دهد، نزدیکترین پیوند را میان مدرسه و کار اجتماع می مولد ایجاد نماید و آموزش نظری و عملی را تلفیق کند. تنها انجام این اقدامات است که میتواند نخستین گام در تحول کیفی امر آموزش و پرورش و راهگشایی برای ورود تمام کودکان، جوانان و نوجوانان به مدارس و دانشگاهها باشد و علم و دانش را بعمیان توده های مردم ببرد.

از دامه تحصیل منصرف شود، بسیاری از دانشجو - یان ناگزیرند بدلیل نبود خوابگاه، در مسافرخانه های ارزان قیمت بدون حداقل امکانات زندگی کنند. مشکل خوابگاه و مسکن دانشجویان بقدری حاد شده که در چند مورد به اعتراض دسته جمعی و تظاهرات دانشجویان منجر شده است. وضعیت اسف بار آموزش و تعلیم و تربیت در ایران، بیش از هر چیز نتیجه سیاستهای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است. حکومت اسلامی با سیاستهای ارتجاعی و تفکر قرون وسطایی خود، امر آموزش و پرورش را به قهقرا کشانده است و هر روز دامه حاکمیت این رژیم، نتیجه ای جز تشدید این وضعیت اسف بار نخواهد داشت. تا زمانیکه رژیم جمهوری اسلامی یا هر رژیم ارتجاعی دیگری در ایران حاکم باشد، هیچ تحول انقلابی در امر آموزش و پرورش روی نخواهد داد، و فرزندان کارگران و زحمتکشان امکانات ضروری و کافی را برای سوادآموزی، دامه تحصیل و بالابردن آگاهی

آرمان  
سراوات

\* راه کارگر بر مواضع اپورتونیستی خود پای می فشارد

راه کارگر در شماره ۵۶ نشریه خود در مقاله ای تحت عنوان "لجاجت یک پوپولیست مومن" به دفاع از مواضع اپورتونیستی خود برخاسته و سازمان ما را اولاً بعلت دفاع از استقرار دولت نوع شورائی بعنوان وظیفه فوری انقلاب و ثانیاً بعلت نفی و انکار این تزا پورتونیستی که سوسیالیسم را مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی میداننده پوپولیسم متهم می کند. راه کارگر در این مقاله همچنان بر این دیدگاه امپورتونیستی و ضد مارکسیستی خود اصرار می ورزد که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. تمام بحث ما در مقاله "دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر" اثبات این حقیقت بود که وقتی راه کارگر می گوید اقدامات دمکراتیک و ضد امپریالیستی برنام مطالبات فوری ما" اقدامی است سوسیالیستی یعنی مترادف است با برانداختن سلطه امپریالیسم "برانداختن سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم" در واقع به شکل دیگر همان نظریات امثال حزب توده را ارائه می دهد که مرتجع ترین رژیم ها را با این ادعا که گویا بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی مبارزه می کنند، و این مترادف است با سوسیالیسم، مورد تأیید و حمایت قرار می دهند. بحث ما این بود که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی نیست بلکه مترادف الغاء مالکیت خصوصی پروسا ثل تولید، الغاء اقتصاد کالائی و الغاء استثمار فردا ز فردا است. اما راه کارگر همچنان بر مواضع اپورتونیستی خود پای می فشارد و تعجب آورانه اینکه هنگامی به دفاع پیگیر از این تزا برخاسته که نظریه راه رشد غیر سرمایه داری در مقیاس جهانی با ورشکستگی همه جانبه روبرو شده است و حتی حزب توده نیز دیگر جرات نمی کند که این چنین صریح و بی پرده بگوید سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. راه کارگر در شماره اخیر نشریه خود از این گفتار ما چنین نتیجه می گیرد: "آری این است کشف بدیع پوپولیستهای ما؟ در یک جامعه سرمایه داری وابسته، میتوان علیه سلطه امپریالیسم مبارزه کرد، اما این ربطی به مبارزه علیه خود سرمایه ندارد" و مدعی میشود که گویا "اقلیت" "ضمن اعتراف به سرمایه داری بودن ایران مجبور به ابداع مبارزه ضد امپریالیستی بدون مبارزه ضد سرمایه داری برای طبقه کارگر میشوند و با این مقدمه اما درست به نتیجه گیری حزب توده میرسند." یعنی برنامه (سجفخا)

فقط جهت گیری حل مسئله را در نخستین مرحله انقلاب نشان می دهد و حل قطعی آن را موقوف به گذار به سوسیالیسم می نماید. "آفرین، صد آفرین! حزب توده هم درست این را می گوید. انقلاب ایران در مرحله فعلی جهت گیری آنها می گویند "سمت گیری" سوسیالیستی را در دونه بیش از آن، این درست اساس "انقلاب دمکراتیک ملی" طیف توده ای را تشکیل می دهد."

راه کارگر در این جملات خود چه پیسز را میخواهد بگوید؟ میخواهد ثابت کند که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. و لاکسیست که ندانند اساساً این مسئله که مبارزه علیه امپریالیسم در ایران از مبارزه علیه سرمایه داری جدا نیست از سوی "اقلیت" عنوان شده است و تجسم آن نیز برنامه "اقلیت" است. جناب راه کارگر با هوچیگری نمیتوان مواضع اپورتونیستی را پرده پوشی کرد. بحث "اقلیت" این است که حل قطعی مسئله وابستگی اقتصادی موقوف به گذار به سوسیالیسم است، اما قطع وابستگی همان سوسیالیسم نیست.

راه کارگر می گوید مواضع "اقلیت" اساساً "انقلاب دمکراتیک ملی" طیف توده ای را تشکیل می دهد. "خیر جناب متخصص مغلطه کاری اساساً انقلاب دمکراتیک ملی حزب توده همان تئوری سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است، و این همان تزی است که شما افتخار دفاع از آنرا برعهده دارید. اساساً انقلاب دمکراتیک ملی حزب توده همان نفی ضرورت هرزومنی طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب، نفی دمکراسی توده ای و اعمال حاکمیت توده ای از طریق شوراهاست و این درست منطبق بر مواضع راه کارگر است که مرحله نخستین انقلاب ایران را مبارزه علیه استبداد و بخاطر ایجاد جمهوری پارلمانی بورژوازی قرار داده است، مسئله هرزومنی طبقه کارگر انقی می کند و حاضرات به خاطر پرکردن حفره هولناک ولایت فقیه و "سعادت کشور با هر کس که" قلمی و قدمی" دارد از جمله "بنی صدر و حتی بدتر از بنی صدر" متحدشود. جناب راه کارگر مغلطه نکنید نظرات حزب توده و دنباله روان حزب توده نظیر راه کارگر را به "اقلیت" منتسب ننمائید. بیسن انقلاب دمکراتیک توده ای که اقلیت مدافع آن محسوب میگردد و "انقلاب دمکراتیک ملی" حزب توده و انقلاب ضد استبداد راه کارگر فرسنگها فاصله است. این اولاً و ثانیاً "اقلیت" همچون حزب توده و راه کارگر وظیفه اش فریب توده های کارگرنیست که به آنها بگوید سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع

وابستگی است. بلکه بالعکس به کارگران میگوید فریب این یا وه سرا شیهای اپورتونیستی را نخورید و این حقیقت را مدنظر داشته باشید که سوسیالیسم مترادف الغاء هرگونه مالکیت خصوصی پروسا ثل تولید، الغاء اقتصاد کالائی، الغاء قدرت سرمایه و الغاء استثمار فردا ز فردا است.

ثالثاً اقلیت برخلاف تحریفیات اپورتونیستی راه کارگر به کارگران می آموزد که همان نخستین مرحله انقلاب ایران باید علیه امپریالیسم و سلطه آن مبارزه کرد و علیه هرگونه زاری راه کارگر می گوید در این مرحله نیلید از ملی کردن سرمایه های بزرگ و کنترل سخنی به میان آورد، از مصا دره و ملی کردن سرمایه های متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی و کنترل کارگری بر تولید و توزیع دفاع می کند اما "اقلیت" در همان حال تا کید می کند که این اقدامات مشخصاً ضد سرمایه داری نه هنوز بمعنای معمول داشتن سوسیالیسم است و نه برافتادن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع کامل وابستگی. چرا که برافتادن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع کامل وابستگی اقتصاد دی هنگامی امکان پذیر است که مناسبات تولیدی ما سا دگرگون شود و مناسبات سوسیالیستی برقرار گردد. راه کارگر در این مقاله خود همچنین با ردیگر تلاش نموده است که سرسپردگی اش را به بورژوازی با تحریف گفته های بنیادنگاران سوسیالیسم علمی و تجربیات مسلم تاریخی اثبات کند. راه کارگر این عاشق سینه چاک پارلمانتاریسم بورژوازی برای اینکه بگوید نیاید استقرار حکومت شورائی را وظیفه غوری انقلاب قرار داد، از این شاخ به آن شاخ می پرد در مورد اقشار خریده بورژوازی قلم فرسائی می کند و می گوید "این اقشار در مبارزه برای درهم کوبیدن تزلزل فراوان دارند. گذشته از آن و این نکته اصلاً و ابدا مورد توجه پوپولیستهای ما قرار نمی گیرد. گولاکها" و خریده بورژوازی مرفه شهری مطلقاً در مبارزه برای درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی شرکت نمی کنند." بیخشید استا دمغلطه کاری! بحث ما بر سر این نبود که "گولاکها" و خریده بورژوازی مرفه شهری وظیفه درهم شکستن ما شین دولتی را برعهده دارند. بورژوازی دهقانی ایران یک نیروی ضد انقلابی است و خریده بورژوازی مرفه نیز نه یک نیروی انقلابی بلکه یک نیروی متزلزل بینا بینی است، بحث ما بر سر این نکته بود که پرولتاریای ایران باید با خریده بورژوازی دمکرات و انقلابی متحد شود، و علیه تزلزلی که از خریده بورژوازی در مبارزه بخاطر دمکراسی از خوا نشان می دهد، و شما نماینده تیبیک آن هستید با زهم منافعش ایجاب می کند که تحت رهبری پرولتاریا در این درهم شکستن ما شین دولتی سه

شود. راه کارگر حتی گفته های لنین را نیز تحریف می کند و می گوید اصلا در صحبت ما رکس و لنین بحثی از دهقانان خرده بورژوا در میان نیست و حال آنکه لنین درست بر همین مسئله انگشت می گذارد و می گوید "بنابراین وقتی ما رکس از انقلاب واقعا خلقی سخن می گفت بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (او درباره این خصوصیات مکرر سخن میگفت) با دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره ای اروپا در سال ۱۸۷۱ در نظرمی گرفت. از طرف دیگر مدلل مینمود که "خرد کردن" ماشین دولتی آن چیز نیست که منافع کارگران و دهقانان ایجاد می کند و آنها را با یکدیگر متحد می سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار می دهد که عبارت است از برانداختن "انگل" و تعویض آن با یک چیز تازه "ما راه - کارگر یکسره این بحث لنین را تحریف می کند، و

در مورد "کولاکها" و "خرده بورژوازی مرفه شهری" یا وه سرائی می کند. بعلاوه راه کارگر به این مسئله مطلقا پاسخ نمی دهد که چگونه لنین در ۱۹۰۵ و درست بهنگامی که از دیکتاتورستی انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان دفاع می کرد از استقرار حکومت شورائی در روسیه دفاع نمود و خواستار آن بود که شورا خود را حکومت انقلابی موقت اعلام کند.

راه کارگر با دفاع خود از پارلمانتاریسم بورژوازی و مخالفت با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بر سر این مسئله نیز همان خط مشی حزب توده را ادامه می دهد. راه کارگر بیهوده در تلاش است که خط مشی و مواضع حزب توده را بنام خطا انقلابی و مارکسیستی جا بزند. آنچه را که راه کارگر دست و پا شکسته عنوان می کند، حزب توده منسجم تر از راه کارگر سالها پیش عنوان کرده است.

### \* اکثریت در وصف ترقیخواهی مجاهدین یا وه سرائی می کند!

در پنجاه و هشتمین شماره نشریه پورتونویستهای اکثریتی (جنانگهدار) مقاله ای به چاپ رسیده است تحت عنوان "خواست مردم و برنامه مجاهدین". اکثریتی ها در این مقاله تلاش ردیانه ای بکار میبرند تا سازمان مجاهدین، این نیروی ضد انقلابی و ارتجاعی را ترقی - خواه و مبارزه دمکراسی معرفی کنند. "اکثریت" که دشمنی اش با دمکراسی، شهره آفاق است، در این مقاله خود را مدافع دمکراسی معرفی میکند و مدعی میشود که امروزه اگر چه مبارزه برای کسب دمکراسی "میریت خاص" دارد اما "بسیاری از سازمانهای سیاسی ترقیخواه و مبارز ایران هنوز دمکراسی را نشناخته و یا در عمل به آن پای بند نیستند". سپس شاخص ترین نمونه این سازمانهای سیاسی "ترقیخواه و مبارز" را سازمان مجاهدین معرفی میکند. خیانت پیشگامان اکثریتی سپس به ذکر فاکتورهای میرد زنده تاشا ت کنند مجاهدین علیرغم اینکه "ترقیخواه و مبارز" هستند اما "هنوز دمکراسی را نشناخته و یا در عمل به آن پای بند نیستند". این ناکته عبارتند از اینکه اولاً سازمان مجاهدین به تلفیق "ظریف" دین و دولت معتقد است و خواستار ایجاد حکومت "دمکراتیک اسلامی" است و دیگر اینکه "رهبری مجاهدین به جای پذیرش اتحاد دمکراتیک همه نیروهای سلطنت و خلافت، خود را محور قرار میدهد و دیگران را به پذیرش شروط و برنامه رهبری خود فرا

میخواند" بنا بر این با تحلیل پورتونویستهای اکثریتی، اگر سازمان مجاهدین از تلفیق آشکار دین و دولت دست بردارد و فی المثل همانند لیبرالها خواهان تلفیق پوشیده دین و دولت باشد، او اگر گوشه چشمی هم به "اکثریت" نشان دهد، آنوقت "ترقیخواه و مبارز" بودن خود را به حد کمال رسانده و ثابت خواهد کرد که دمکراسی را شناخته و در عمل به آن پای بند است. اکثریتی ها که همچون تمام پورتونویستها هیچ رسالتی جز آستنبوسن بورژوازی، فریب کارگران و منحرف نمودن مبارزه آنان برای خود قائل نیستند، بدین وسیله تلاش می کنند بر ما هیت ارتجاعی و ضد انقلابی سازمان مجاهدین سرپوش بگذارند، غافل از اینکه سازمان مجاهدین طی چند سال اخیر، با دفاع از منافع بورژوازی، ما هیت خود را همچون پورتونویستها آشکار نموده است. سازمان مجاهدین بعنوان مدافع پیگیر بورژوازی، طی چند سال اخیر، نزدیکترین مناسبات را با ارتجاع منطقه و امپریالیستها برقرار نموده و تلاش و آفری بخرج داده تا سرسپردگی اش را به بورژوازی جهانی به اثبات برساند. این سازمان برای کسب قدرت سیاسی، نه به توده ها که به امپریالیسم و ارتجاع منطقه متکی است و سعی دارد از طریق بندوبست با محافل ارتجاعی و امپریالیستی، در ایران به قدرت برسد و هم اکنون از سوی بورژوازی جهانی، بعنوان یک آلترنا تیو امپریالیستی به رسمیت شناخته می شود تا در شرایط اعتدالی مبارزات توده ای و ناتوانی جمهوری اسلامی در

مبارزان، قدرت سیاسی را قبضه کند و یا اسکا به دستگاه دولتی، سرکوب توده ها را سازماندهی کند. اعتقاد به تلفیق آشکار دین و دولت نیز جنبه ای از ما هیت عمیقاً ارتجاعی و ضد دمکراتیک سازمان مجاهدین است. اما حتی اگر ما هیدین از تلفیق آشکار دین و دولت نیز دفاع نمی کردند، این امر نه ای در ما هیت بورژوازی آنان تغییری پدید نمی آورد. سازمان مجاهدین بطور صریح و بی پرده از ادبیات سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم رانگی می کند و بنا به ما هیت بورژوازی خود، دشمن هرگونه آزادی و دمکراسی و ترقیخواهی است. اما پورتونویستهای اکثریتی، این پادوان بورژوازی که هنوز چند صبا حی از همدستی شان با جلادان جمهوری اسلامی نگذشته است و خود را برای خیانتی دیگر آماده می کنند بر همه این مسائل سرپوش می گذارند، می خواهند توده ها را فریب دهند و آنان را به دنباله روی از بورژوازی بکشانند. از اینرو سازمان ارتجاعی مجاهدین را "ترقیخواه و مبارز" معرفی می کنند و سپس ادامه می دهند: "کمیت مرکزی سازمان سیاست عمومی سازمان را در قبال سازمان مجاهدین خلق مشخص کرده است این سیاست مبتنی است بر تلاش برای جلب سازمان مجاهدین خلق به همکاری و اتحاد دوباره علیه رژیم خمینی و با طر ملح و آزادی". اکثریت با بین ترتیب اعلام می کند علیرغم انتقادات دوستانه ای که نسبت به مجاهدین دارد، اما سیاست وی در قبال مجاهدین همکاری و اتحاد است و پورتونویستها در دفاع از بورژوازی و در مشاطه گری آن، آنقدر پیگیرند که این مسائل جزئی نمی تواند خللی در سرسپردگی آنان ایجاد کند. اگر ما هیدین به تلفیق "ظریف" دین و دولت معتقدند، البته این چندان هم اهمیتی ندارد. اما مجاهدین نباید "اکثریت" را دست کم بگیرند، پورتونویستها حتی از تلفیق خشن دین و دولت نیز باکی ندارند! مگر نه اینکه آنها دستیار جلادان جمهوری اسلامی بوده اند و رژیم مذهبی و فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی را نیز "مترقی" "ضد امپریالیست" و "دمکرات" معرفی کرده - اند و در سرکوب نیروهای انقلابی و سلب آزادی از توده های مردم مشارکت فعال داشته اند؟ انتقاد اکثریت به مجاهدین در مورد تلفیق "ظریف" دین و دولت بیشتر از این جنبه است که پس از ده سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، دیگر حنای یک آلترنا تیبورژوازی مذهبی نزد توده های مردم رنگی ندارد و بدون تلفیق آشکار دین و دولت، سلطه بورژوازی بهتر تا مین می شود.



هكذا . . . . . این است معنای محوطیقا توما دام که هنوز به محوطیقا ت نرسیده ایم ، در فاز نخستین جامعه کمونیستی یعنی فاز سوسیالیسم قرار داریم ، و دولت این دوران نیز چیز دیگری جز دیکتاتور پرولتاریا نخواهد بود . دیکتاتور پرولتاریا هم معنای اخص کلمه چیزی نیست ، جز دیکتاتور پرولتاریا یعنی پرولتاریا بمثابه تنها طبقه ای که قادر است جامعه را تا پیروزی بسوی کمونیسم سوق دهد . دیکتاتور پرولتاریا بقبول لنین معنایش این است که " فقط طبقه معین یعنی کارگران شهری و به طور کلی کارگران کارخانه ها ، کارگران صنعتی قادرند توده زحمتکشان و استثمارشوندگان را در مبارزه برای بزرگ کردن یوغ سرمایه ، در جریان خود این بزرگ کردن در مبارزه بجا طرح حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سر راه مبارزه در راه محو کارمیل طبقه تهربری نمایند ( بطور حاشیه ای متذکر میشویم که از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در این است که کلمه اول به معنای نخستین مرحله جامعه نوینی است که از درون سرمایه داری پدید آمده است و کلمه دوم به معنای مرحله بعدی و عالیتر آن است ) . " ( ۲۲ ) ( تا کیندانز ماست ) اوسپس برکسانی که این توهم را ایجاد می کنند که گویا تمام زحمتکشان بطور یکسانی قادر به حرکت در جهت محوطیقا تا اندمیتا زد و می گوید : " فرض اینکه تمام " زحمتکشان " بطور یکسانی به این کار قادرند بچوچترین عبارت پردازی یا توهم سوسیالیست عهد قدیم یا زمان ما قبل مارکس است ، زیرا این استعداد فطری نیست بلکه در جریان تاریخ فقط در نتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه داری پدید می آید . ایین استعداد در در آغاز ازی که از سرمایه داری به سوسیالیسم می رود ، فقط پرولتاریا داراست . او است که قادر است وظیفه عظیمی را که بر عهده دارد انجام دهد . . . . . " ( ۲۳ ) و در جای دیگر توضیح میدهد که این " فقط آن طبقه ای از طبقات است که قادر است با دیکتاتور پرولتاریا محوسا زد که خود طی دهها سال مبارزه اعتماسی سیاسی علیه سرمایه داری ، متحده گشته ، تربیت و آبدیده شده باشد . " ( ۲۴ )

و اما بعد آید دیکتاتور پرولتاریا ، در همه مراحل تکامل خود ، دارای یک شکل است و از بزار واحدی استفاده نمی کند ، لنین پاسخ منفی میدهد ، دیدیم که لنین در این باره می گفت : " دیکتاتور پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که ما در میانه طبقاتی محو نشده اند ، جنبه ناگزیر دارد ، و شکلهای خود را عوض میکند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق العاده شدید و خود ویژه ای بخود می گیرد . پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی ، مبارزه طبقاتی را قطع نمی کند بلکه آنرا - تا زمان محو کارمیل طبقات - ادامه میدهد ولی البته در شرایط دیگر ، به شکل دیگر و با وسایل دیگر " . ( ۲۵ ) دیکتاتور پرولتاریا نمیتواند در مراحل مختلف تکامل جامعه از سرمایه داری تا محوطیقا شکلهای گوناگون بخود نگیرد و از بزار مختلف استفاده نکند ، مثلا در حالیکه در ابتدای سرنگونی بورژوازی جنبه شدید دارد ، و بویژه از بزار قهر و سرکوب علیه آن استفاده میکند ، بمرور که پرولتاریا مواضع خود را مستحکم میکند و طبقات استثمارگر را برمی اندازد ، به اشکال و ابزار دیگر متوسل میشود ، زیرا دیگر طبقه ای برای سرکوب وجود ندارد . اما دیکتاتور پرولتاریا همچنان تا محوطیقا تا دامه می یابد و در آنجا زوال کارمیل می یابد و از اینرو دیکتاتور پرولتاریا به دیکتاتور پرولتاریا و دولت عموم خلق تکامل نمی یابد ، و با دولت به یکارگان ما فوق طبقات تبدیل

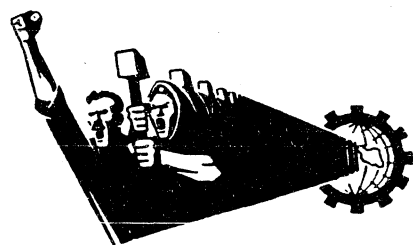
نمیشود بلکه همان دیکتاتور پرولتاریا است که زوال می یابد . " ( به نقل از بولتن مباحثات شماره ۷ ، از انتشارات سازمان )

همه آنچه که فوقا ذکر شده این حقیقت را اثبات میکند که ادعا و تکامل دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق در مرحله معینی از تکامل آر مغایر نظرات بنیادگذاران سوسیالیسم علمی و تحریف دیکتاتور پرولتاریا است . دیکتاتور پرولتاریا در سر تا سر دوران نخستین فاز جامعه کمونیستی به علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ضروری است و توأم با رشد و رسیدن جامعه کمونیستی و ورود آن به فاز دوم بطور قطعی زوال می یابد و محو میگردد . نیازی به گفتن نیست که این تحریف رویزیونیستی دیکتاتور پرولتاریا لطمات سنگینی به امر ساختن سوسیالیسم در جامعه شوروی وارد آورده است ، توده ها را بیش از پیش از دسترسی به ماشین دولتی دور کرده است و دولت بجای آنکه مدام و زوال می یابد ، خود را تقویت کرده است . تصور رویزیونیستی تحول دولت دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق نه فقط از نظر تئوریک تجدیدنظر در نظریه مارکسیستی دولت محسوب میگردد بلکه در عمل با نفی سلطه یکپارچه طبقه کارگر و سهیم شدن اقشار غیر پرولتاریا حاکمیت مسیر تحول انقلابی جامعه را سدنموده و سوسیالیسم را با چنان وضعیتی سفارشی و روبرو نموده که وضعیت کنونی جامعه شوروی خود بهتر از گواه آنست . تمام حقایق تئوریک و عملی صحت این استنتاج را که دیکتاتور پرولتاریا در طول تمام دوران فاز نخستین جامعه کمونیستی ضروریست با ثبات میرساند .

منابع

=====

- ۱- انقلاب پرولتری و کاتوستکی مرتد - لنین
- ۲- انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۴- کاریکاتور از مارکسیسم و کونومیسیم امپریالیستی - لنین
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- انقلاب پرولتری و کاتوستکی مرتد - لنین
- ۷- انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۸- نقد بر نامه گوتا - مارکس
- ۹- سخنرانی انگلس بمناسبت مرگ مارکس ۱۲ مه ۱۸۸۳
- ۱۰- ابتکار عظیم - لنین
- ۱۱- تزه و گزارش در باره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۱۲- مانیفست حزب کمونیست - مارکس ، انگلس
- ۱۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۴- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۶- درودیه کارگران مجارستان - لنین
- ۱۷ و ۱۸- اقتصاد سوسیالیست در عصر دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۱۹- ابتکار عظیم - لنین
- ۲۰- از فروپاشی شیدگی نظام کهن به خلاقیت نظام نوین - لنین
- ۲۱- آنتی دورینگ - انگلس
- ۲۲- ابتکار عظیم - لنین
- ۲۳- ابتکار عظیم - لنین
- ۲۴- درودیه کارگران مجارستان - لنین
- ۲۵- ابتکار عظیم - لنین



اعضاء ، فعالین و هواداران !  
برنامه سازمان را در میان توده های مردم تبلیغ و  
ترویج نمائید و در توزیع هر چه گسترده تر آن بکوشید

## وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

ساختن مدارس را نیز در اختیار آنان بگذارند. در اثر اعتراض و مبارزه زحمتکشان، خدشه ای بر منافع سرمایه چاران وارد نشود. رژیم چگونه میتواند به فکر کمبود مدرسه برای آموزش و تعلیم و تربیت فرزندان زحمتکشان باشد در حالی که طی ده سال حاکمیت خود، فقر و فلاکت روزافزونی را نصیب آنان کرده است. در اثر سیاستهای ارتجاعی رژیم، بسیاری از کارگران و زحمتکشان حتی قادر به تامین مایحتاج اولیه زندگی خود نیستند و فرزندان آنها ناگزیرند بجای رفتن به مدرسه کار کنند و کمک معاش خانواده خود را بشوند. هر روز بر تعداد خانواده های زحمتکشی که از تامین مخارج تحصیل فرزندان خود عاجزند و بر تعداد دانش آموزانی که بناچار تحصیل خود را نیمه کاره رها می کنند، افزوده می شود. بنا بر آمار که از سوی رژیم منتشر شده و طبیعتاً بسیار پائین تر از آمار واقعی است، در حالیکه در سال تحصیلی ۶۶-۶۵ کل جمعیت سنین بین ۶ تا ۱۹ سال، ۱۷۰۳۸۶۷۱ نفر بوده، تعداد دانش آموزان سرانگشتی در همین سال تنها ۱۱۱۷۵۳۶۹ تن بوده است. یعنی با اتکاء به آمار ارائه شده از سوی رژیم در سال تحصیلی گذشته ۶ میلیون کودک و نوجوان از تحصیل محروم بوده اند. همچنین بنا بر آمار یکی از مسئولین آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در سال تحصیلی ۶۷-۶۶ درصد دانش آموزان ابتدائی نسبت به کل دانش آموزان ۶۸ درصد، دانش آموزان دوره راهنمایی ۱/۶ درصد و دانش آموزان دوره متوسطه ۱۰/۳ درصد است. اختلاف درصد بسیار بالای دانش آموزان دوره ابتدائی با دانش آموزان راهنمایی و متوسطه، نشان می دهد که بیش از دو سوم دانش آموزان در همان دوره دبستان ناگزیر به ترک تحصیل می شوند و دوره راهنمایی را نمی یابند و بیش از نیمی از دانش آموزانی که در دوره راهنمایی تحصیل می کنند، قادر به ادامه تحصیل در دبیرستان نیستند. گذشته از میلیونها کودک و جوان که قادر به تحصیل نیستند، آندسته از کودکان و نوجوانانی هم که به مدرسه میروند، در شرایط اسف باری ادامه تحصیل میدهند، فقر طاقت فرسای زحمتکشان سبب می شود که آنان از تهیه ابتدائی ترین لوازم مورد نیاز تحصیل فرزندان شان عاجز باشند. مدیر یکی از مدارس جنوب شهر تهران وضعیت این دانش آموزان را اینگونه توصیف می کند: "بچه های ما یا پدرند یا مادرند... از نظر مالی در مضیقه هستند، یک خانه ای رفتیم دیدم روی زمین روزنامه پهن کرده اند، دانش آموز، پایش واریس گرفته بود و توی خانه نمی توانست روی زمین سردم طوب بنشیند و مجبور بود دانش

با دستم تا سفا نه اینها نه توی خانه شان دلخوشی دارند نه توی مدرسه" وی در ادامه می افزاید: "الان بچه های را اینجا داریم که مادرشان قسم می خورد که چون پدرش سر باز است نمی تواند برای فرزندش دفتر و کتاب بخرد، و دانش آموز هم گریه میکند، و دانش نا را احتیاجات این مادر میکند... من کوپن خانوادهم را میبرم میفروشم، یک مدتی هم در آنری با داشتن ۶-۵ بچه کار میکردم..." وضعیتی را که این مدیر مدرسه از زندگی دانش آموزان جنوب شهر تهران ترسیم می کند، سرزشت کم و بیش یکسان میلیونها کودک است که در فقر و فاقه بزرگ می شوند، بجای فرش یا تکه ای موکت، بر روی روزنامه و کاغذ پاره زندگی می کنند، نان شب ندارند، دفتر و کتاب ندارند، و از شدت فقر و تنگدستی در سنین کودکی بیمار و معلول می شوند. وقتی سرمایه داران و دولت آنان چنین شرایط زندگی وحشتناکی را به این توده محروم و فرزندان آنان تحمیل می کنند، آیا میتوان انتظار داشت شرایط لازم را برای آموزش و تعلیم و تربیت فرزندان زحمتکشان فراهم نمایند؟ همان مدیر مدرسه در ادامه سخنانش در توضیح وضعیت مدرسه می گوید: "اینجا مدرسه ها ۴ شیفته است. الان بچه های که شما در کلاسها می بینید یک چهارم کل تعداد بچه هاست ۱۵۰۰ دانش آموز در دوشیفته داریم که یک روز در میان به مدرسه می آیند تازه در مدرسه ما آن برای نوشیدن و بهداشت و نظافت فردی دانش آموزان هم نداریم. دوتا دستشویی داریم، که آب ندارند. از ظرف دیگری ما بخاطر کمبود جا مقداری از کلاسها میمانند اما مزاده و یک منزل برپا کرده ایم اضافه بر اینکه هنوز بچه های هستند که شیت نام میخوانند بکنند ولی ما بدلیل کمبود جا قبول نمی کنیم". همانگونه که از توضیحات مدیر مدرسه واضح است، این مدرسه و بسیاری از مدارس دیگر در تهران و شهرستانها ۳ یا ۴ شیفته هستند و دانش آموزان یکروز در میان دو سه ساعتی برای آموختن به مدرسه میروند، در حالی که مدارس با تعداد ابتدائی ترین امکانات رفاهی و بهداشتی از قبیل آب، دستشویی، سوخت و غیره هستند در حالیکه کلاسهای که در مدارس، اما مزاده ها و خانه ها تشکیل می شود، حتی فاقد میز و نیمکت است و دانش آموزانی که تا ۷۰ نفر در یک کلاس گنجانده شده اند، با یدبر روی زمین بنشینند. با این وجود کمبود مدرسه و فقدان امکانات اولیه برای دانش آموزان با زهم تمام معضل دانش آموزان نیست. تلفیق مدرسه و مذهب، مدارس رایج حوزه های علمیه تبدیل نموده است. بسیاری از مطالب علمی کتابهای درسی حذف شده و مثنوی تبلیغات دینی جایگزین آن گردیده است. جمهوری

اسلامی با شعار "علم قبل از تزکیه خطرناک است" میخواد هم مغز کودکان و نوجوانان را از خرافات مذهبی انباشته کند تا به موجودات رام و مطیع سرمایه داران تبدیل شوند، و از حکومت اسلامی اطاعت کنند. ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران به دلیل همین تحجر فکری خود و دشمنی اش با آگاهی و علم و دانش، از همان فردای قیام "پاکسازی" معلمان آگاه و مترقی از مدارس را در دستور کار خود قرار داد. طی ۱۰ سال حکومت جمهوری اسلامی حدود سی هزار معلم آگاه به جرم مخالفت با عقاید ارتجاعی حکومت، از کار اخراج شده اند و جای آنان را عناصر حزب الهی و وابسته به رژیم گرفته اند. بنا بر آمار رسمی در سال تحصیلی ۶۵-۶۴ حدود دو هزار و پانصد تن از معلمان دبستانها مدرک تحصیلی کمتر از دیپلم داشته اند. بنا بر اعتراف مقامات وزارت آموزش و پرورش، بسیاری از معلمان دوره راهنمایی و دبیرستان نیز حزب الهی های دیپلمه هستند. از سوی دیگر کمی حقوق معلمان در مقابل افزایش سرسام آور قیمت مواد غذایی، مسکن، پوشاک و خدمات سبب شده است بسیاری از معلمان بویژه معلمان مرد که قادر به تامین مایحتاج اولیه خانواده شان نیستند، از شغل خود استعفا کرده و در صدیافتن مشاغل دیگری برآیند. این وضعیت سبب افت شدید تحصیلی دانش آموزان شده است بنحوی که رژیم نیز قادر به کتمان کردن آن نمی باشد. و خامت وضع آموزش دانشگاهی نیز بر کسی پوشیده نیست. در حالیکه سالها به حدود هفتصد هزار دانش آموز دوره دبیرستان را به اتمام می رسانند و آماده ورود به دانشگاه هستند، دانشگاهها، دانشگاہهای موجود تنها گنجایش چند هزار دانشجو را در بر دارند. این توضیح که بیش از نیمی از ظرفیت دانشگاهها به عوامل و ایادی رژیم تعلق گرفته است، هراس رژیم از مبارزات دانشجویی باعث شده عوامل و ایادی حکومت، در دانشگاهها شدیدترین جور و وحشت را ایجاد کنند تا مانع گسترش اعتراضات دانشجویان گردند. پس از قیام تاکنون حدود هزار استاد دانشگاه بدلیل مخالفتشان با سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی از دانشگاهها تصفیه شده اند و حزب الهی های لیسانسه جایگزین آنان گشته اند. گذشته از جو اختناق و سرکوب شدید در دانشگاهها، افت شدید کیفیت آموزش و انباشته شدن کتابهای درسی دانشگاهها از خرافات دینی، مشکل مسکن و خوابگاه یکی از مسائل عمده دانشجویان است که در موارد متعددی سبب شده دانشجویان بدلیل نداشتن خوابگاه و مسکن،

پاسخ به  
سؤالات

یکی از رفقای هوا دار سازمان در مورد شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای سیاسی ایران و مصوبات رفقای شورایی عالی در این مورد سوالات را مطرح نموده که خلاصه آن به قرار زیر است :

با توجه به اینکه در مصوبات شورایی عالی، سازمانهای مانند راه کارگر و کومله در جنبش کمونیستی ارزیابی شده اند، اما سازمان ما این جریان را خریده بوزوئی و خارج از جنبش کمونیستی ارزیابی نموده به این سوالات پاسخ دهید :

۱- متدبر خوردلنین با احزاب و سازمانهای سیاسی روسیه در سالهای قبل از ۱۹۰۵ و بعد از آن دوره چگونه بوده است؟

۲- اساس شیوه برخورد لنین با جریانهای سیاسی روسی نظیر کومله و راه کارگر در روسیه چگونه بوده است؟

۳- بر مبنای چه متدی شورایی عالی جریانهای نظیر راه کارگر و کومله را در جنبش کمونیستی ارزیابی نموده است؟

۴- آیا می توان سازمانهای را که برنامه حداقل سازمان ما را بپذیرند، در جنبش کمونیستی ارزیابی کرد؟

ج : پاسخ به این سوالات به یک بحث مفصل نیازمند است که با توجه به محدودیت ستون پاسخ به سوالات نمیتوان به آن پرداخت. قطعاً درجائی دیگر مفصلاً به این سوالات پاسخ داده خواهد شد لذا در اینجا بسیا خلاصه به این سوالات پاسخ می دهیم .

۱- روشی که لنین بر مبنای آن به ارزیابی از خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی و شیوه برخورد به آنها می پرداخت، این بود که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل می کنند و هنگامیکه پای منافع حیاتی طبقات در میان است، چگونه رفتار می نمایند. او در زمینه شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای سیاسی معتقد بود که ابتدا در صفحه ۴

# گرامی باد سی سالگرد انقلاب کوبا

## وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

ارگانها و موسسات دولتی است، ظرف ۳ ماه به آموزش و پرورش تحویل داده شود. به هنگام بحث بر سر این طرح در مجلس، رفسنجانی در مخالفت با تخلیه مدارس تحت اختیار سپاه پاسداران از جمله گفت: "این راهی که اینجا به این کلیت انتخاب شده به نظر من مشکل درست میکند و جراتی هم نخواهد بود. ما حدود ۳۰۰ مورد در شهرستانها داشته باشیم که دست سپاه باشد. جای دیگر هم قاعدتاً دارند و بخواهیم الان به اینها بگوئیم بروند بیرون. الان علاشما با لآخره در شهرتان همه سپاه دارند و آنرا می شناسید آیا می شود بگوئیم با این تشکیلات از اینجا بیرون بروید؟"

سخنان رفسنجانی، نمونه ای از نگرش سران حکومت نسبت به معضل کمبود مدرسه برای سوادآموزی کودکان و نوجوانان است. جز این نیز نمیتوان از جمهوری اسلامی انتظاری داشت، رژیممی که پاسدار نظام استثمارگرانه و غارتگرانه سرمایه داریست، باید ارگانهای سرکوبگر خود را تقویت کند، ارتش و سپاه و کمیته و شهر با نی را تقویت کند و مدارس را هم به پاسدارخانه و کمیته تبدیل کند تا بتواند توده ها را سرکوب کند و نظم ارتجاعی موجود را پایدار نگاهدارد. رژیممی که به بهای حفظ منافع سرمایه داران، توده های مردم را به خاک سپاه نشاند، است، باید ارگانهای سرکوب خود را تقویت کند، آنها را در هر محله و کوچه و خیابان مستقر کند، در صفحه ۱۵

جمهوری اسلامی طی ۱۰ سال حاکمیت خود، شرایط هولناکی را به مردم تحمیل نموده و در همه زمینه ها جامعه را به قهقرا سوق داده است. آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان، آن جنبه ای از زندگی اجتماعی مردم است که بویژه بدلیل ماهیت فوق ارتجاعی و تحجر رژیم و دشمنی کوران با علم و دانش و وضعیت اسفباری دارد. وضع آموزش و پرورش، چنان وخیم است که گوشه هایی از وخامت آن در روزنامه های وابسته به رژیم نیز انعکاس یافته است. خاصه آنکه در چندماه گذشته تخلیه تعدادی از مدارس ابتدائی و راهنمایی در نقاط جنوب شهرو حومه تهران خشم توده های مردم را برانگیخت. این مدارس با احکام دادگاههای اسلامی تخلیه و بعضاً تخریب شد تا زمین آن در اختیار سرمایه داران قرار بگیرد. تخلیه این مدارس در اکثر موارد با اعتراض دسته جمعی زحمتکشان ساکن محل روبرو شد. اما بعداً اعتراضات به حدی بود که تخلیه این مدارس، سرگردان ماندن هزاران دانش آموز آنها و مسئله کمبود مدرسه در مطبوعات رژیم نیز منعکس شد. در این میان برخی از دست اندکاران رژیم برای فرونشاندن اعتراضات و لادین دانش آموزان به چاره جوئی افتادند و از جمله چند تن از نمایندگان مجلس ارتجاع با ارائه طرحی خواستار آن شدند که مدارس و ساختمانهای متعلق به آموزش و پرورش که در اختیار سپاه پاسداران و



گرامی باد خاطر شهدای دیماه سازمان رفقا :

پتک است خون من در دست کارگر  
داس است خون من در دست برزگر

- \* مجید سیدی
- \* فرهاد داور
- \* خاطره جلائی
- \* مرتضی حاج شفیعی
- \* حسن محمودیان
- \* سیروس قمیری
- \* فقیر محمد زین الدینی
- \* یوسف زرکاری
- \* ناصر توفیقیان
- \* فاطمه حسن پورامیل
- \* بهمن روحی آهنگران
- \* مسرور فرهنگ
- \* سید قربان حسینی
- \* حسن نوروزی
- \* بهمن آبگرمیان
- \* فاطمه (شمسی) نهانی
- \* شاهرخ میثاقی
- \* خدا بخش شالی
- \* فتح الله کریمی

برای تماس با :  
سازمان جریکهای فدائى خلق ایران (اقلیت)  
نامه های خود را در دونه خدا گانه برای دوستان  
و آشنا یان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها  
بخوا هید نامه ها پتان را به آدرس زیر پست کنند  
Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany